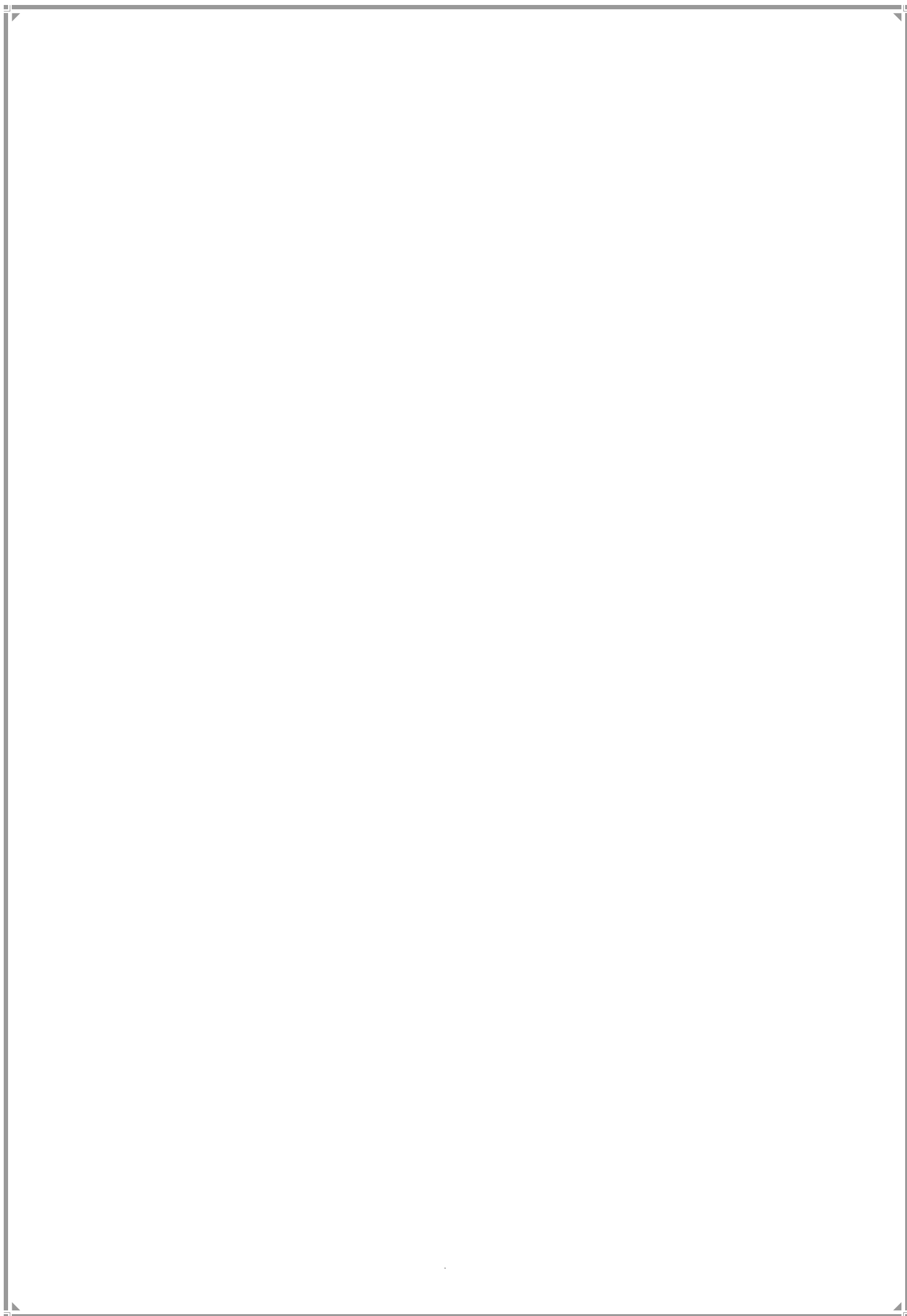


نشریه انجمن نجات

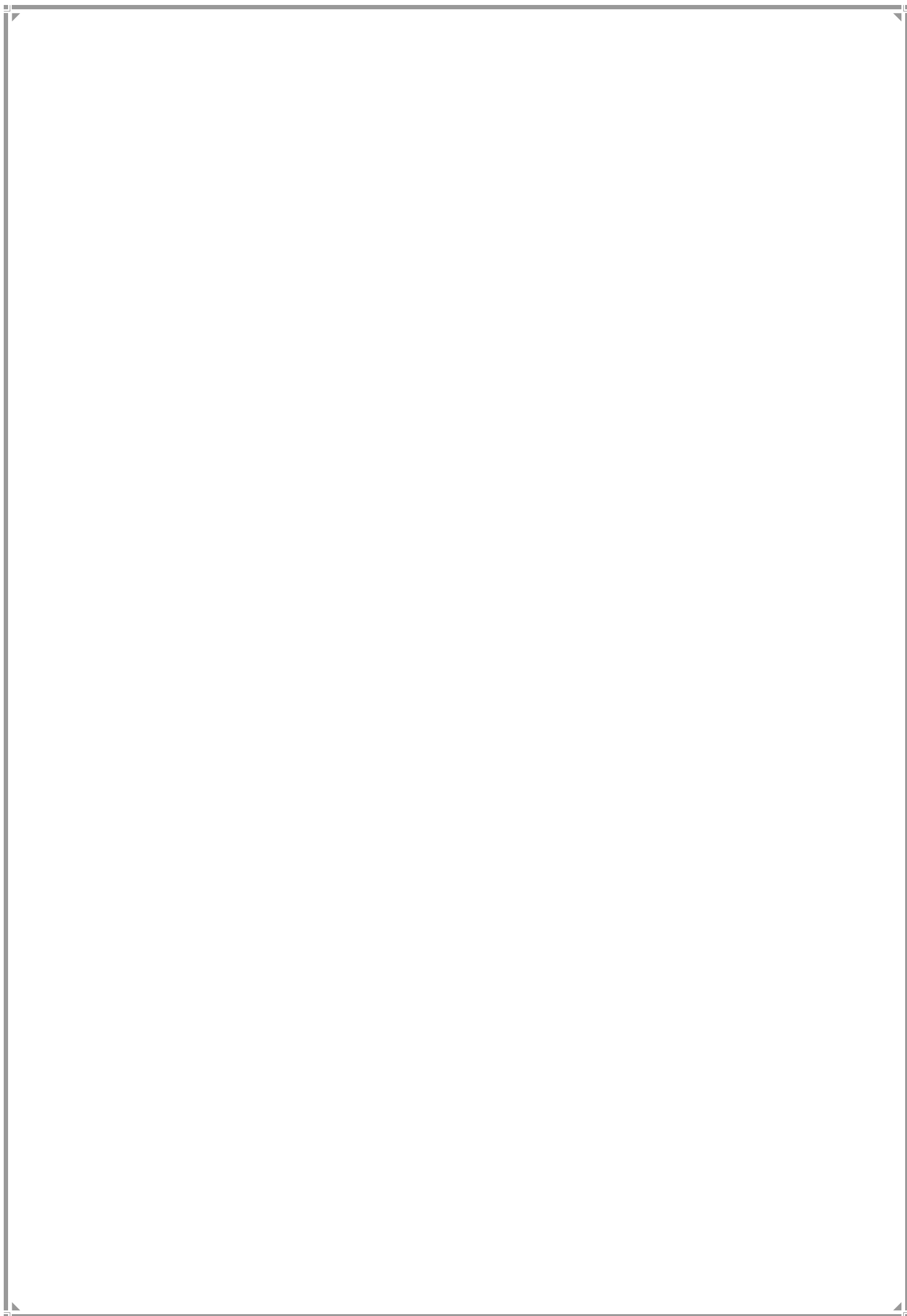
شماره ۷۴



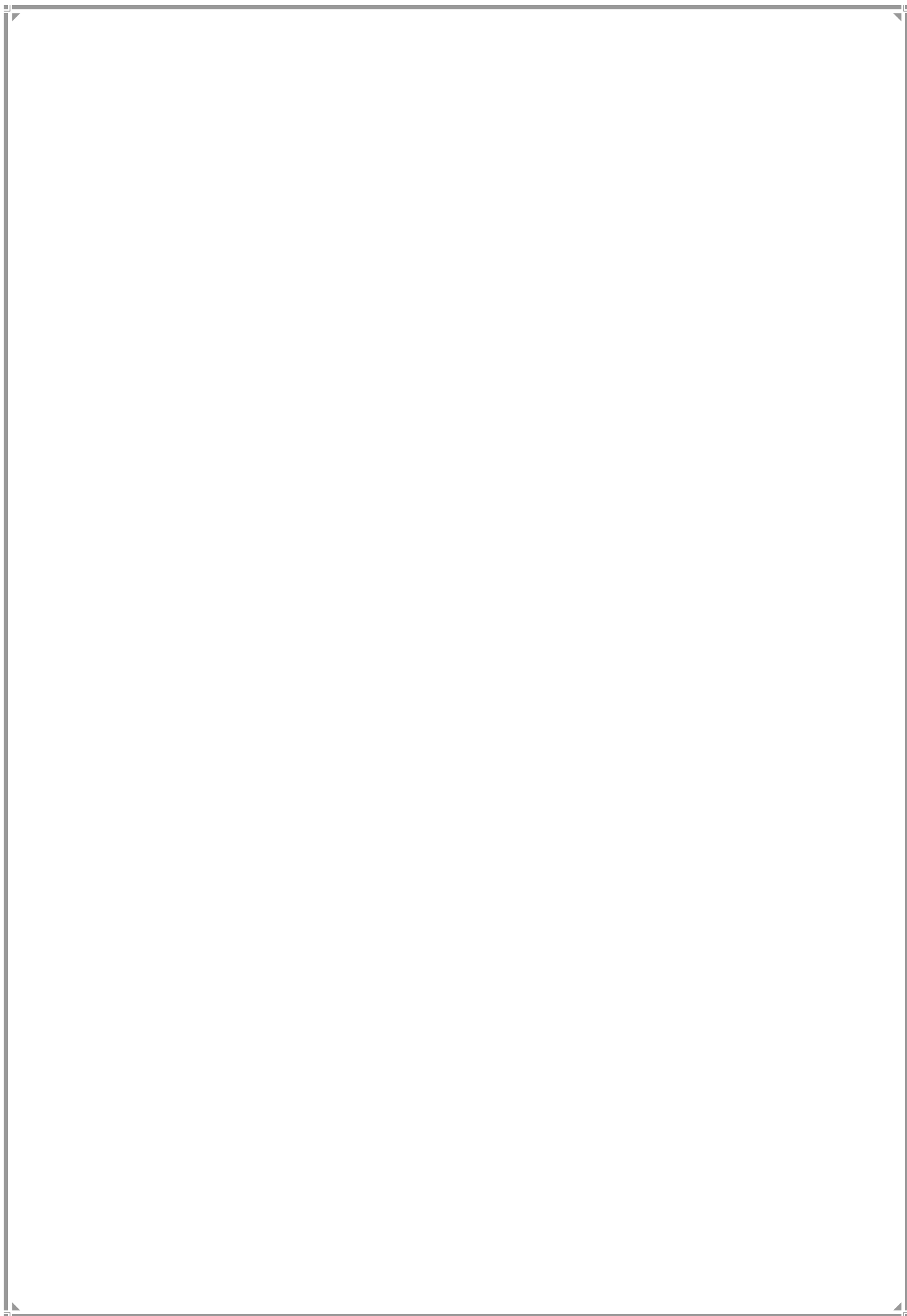
دی - سال ۹۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۷	*چه کسی مانع از ورود خبرنگاران به مقر فرقه رجوی در آلبانی است؟
۹	*دولت آلبانی باید به وعده هایش عمل کند!
۱۱	*پیام شادباش به رهایی جوانترین عضو سابق فرقه
۱۲	*پیام تشکر و قدردانی خانم ثریا عبداللهی
۱۳	*دیدار اعضای انجمن نجات خوزستان با خانواده امیر حربه پور از اسیران دربند فرقه
۱۵	*مجاهدین و شروع کاسه لیسی جدید
۱۶	*نامه ی خانم اقدس رضائی به فرزند اسیرش محمد مشایخی در آلبانی
۱۷	*فرازی از کتاب "خداوند اشرف از ظهور تا سقوط" - قسمت دوم
۲۰	*ابراهیم خدابنده: شرایط آلبانی با عراق متفاوت است
۲۴	*دیدار با خانواده اعضای اسیر "احمد و امین تلاوتی"
۲۶	*شکنجه اسرای ایرانی برای منافقین لذت بخش بود
۳۰	*حمایت چشم بسته آلبانی از فرقه رجوی
۳۲	*مرثیه ای برای مادرم
۳۵	*همایش "آسیب های اجتماعی گروه های مخرب" در دانشگاه آیت الله حائری میبد برگزار شد.
۳۸	*مصاحبه با خانم طاهره خمر یادگار، همسر آقای غلام سنگپری اسیر فرقه رجوی
۴۰	*دیدار با خانواده عبدی
۴۱	*آیا رجوی با شرف زیست؟ یا باشرف مُرد یا خواهد مُرد؟
۴۲	*منافقین حتی به نیازهای اولیه مان در زندان توجه نمی کردند
۴۶	*فرازی از کتاب "در قلمرو سایه ها، جستارهایی در روان شناسی فرقه ها"
۵۰	*چگونه جزمیت، روند تفکرزایی در سازمان مجاهدین خلق را متوقف کرد؟
۵۲	*حرف های تمام نشدنی خانواده ها
۵۴	*سرانجام فرقه ای که رهبرش گم شده است
۵۶	*ادبیات و کلمات سودآور سرخپوستی در فرقه
۵۸	*رهبر مفقود فرقه، جدایی صنف معتمدین را چگونه توجیه می کند؟
۶۰	*به مناسبت سال نو مسیحی
۶۱	*مستند «جنگ خاموش»
۶۶	*منافقین، نفوذ و جریان دانشجویی
۷۱	*نامه آقای شمس الله نوری به پسرش حمید رضا نوری در آلبانی
۷۲	*آقای عبدی، پدر احمد عبدی اسیر در فرقه تروریستی رجوی در آلبانی، درگذشت



چه کسی مانع از ورود خبرنگاران به مقر فرقه رجوی در آلبانی است؟



انجمن نجات مرکز مازندران - ۱۵ آذر ۱۳۹۵

رجوی ها در امر انتقال نفرات فرقه همواره کارشکنی کرده و برای آن با بهانه های مختلف، ممانعت ایجاد می کردند. یکی از بهانه هایی که در آن دوران بیان می کردند این بود که خواهان ورود خبرنگاران به لیبرتی هستند و می نوشتند «درهای لیبرتی باید برای تردد ساکنان آن و برای دیدار آن ها با وکلا، حقوقدانان و خبرنگاران بازگشوده شود.»

الان سه ماه از انتقال کامل اعضای فرقه به آلبانی و چند سال از انتقال اولین نفرات از لیبرتی به آلبانی گذشته است. در آنجا دولت های ایران و عراق دست اندرکار نیستند. اما هنوز خبری از ورود خبرنگار به داخل اردوگاه فرقه رجوی نیست. چندی پیش خبرنگار شبکه تلویزیون لبنانی «اخبار الآن» گزارشی درباره وضعیت فرقه در تیرانا (آلبانی) پخش نمود. در قسمتی از این گزارش، خبرنگار می گوید:

«به هیچ کس اجازه داده نمی شود که وارد اردوگاه هایشان بشود. من نتوانستم با آن ها در مقرشان دیدار کنم ولی با یکی از آنان در بیرون اردوگاه صحبت کردم.»

سؤال این است که چرا سران فرقه اجازه دسترسی خبرنگاران، وکلا و خانواده ها به نفرات فرقه را نمی دهند و از چه می ترسند؟

چرا نه تنها اجازه دسترسی آزاد به نفرات فرقه داده نشده بلکه حتی شیشه های تمام اتاق هایی که نفرات فرقه در آن هستند پوشانده شده است؟

در تصاویری از محل استقرار نفرات فرقه در تیرانا، ملاحظه می کنید که شیشه تمامی پنجره ها با کاغذ پوشانده شده است و برای کنترل تردد نفرات، دو نفر به عنوان نگهبان در جلوی درب مستقر هستند.

آیا این نمونه ها نشان نمی دهد که درخواست و شعارهایی که درباره حضور خبرنگار در لیبرتی می دادند تنها فریبی برای کارشکنی در کار انتقال اعضا بوده است؟

آیا محدودیتی که امروز سران فرقه جلوی چشم همه در تیرانا ایجاد می کنند با آنچه که جدا شدگان درباره ایجاد محدودیت های وحشتناک در قرارگاه بسته و محدود شده اشرف توسط سران فرقه و ممانعت از دسترسی به وسایل ارتباطی و وسایل ارتباطی جمعی و ارتباط با جهان خارج از فرقه بیان می کردند، مطابقت ندارد؟

رجوی ها تنها در تاریکی های یک فرقه بسته امکان تنفس دارند بنابراین چه در اشرف، چه در لیبرتی، چه در اور و چه در آلبانی، فرقی نمی کند اعضا باید در یک محدودیت نگهداری شوند تا فرقه باقی بماند. بنابراین برای نجات اعضا باید این محدودیت ها برداشته شود و امکان دسترسی آزاد به خانواده ها، خبرنگاران و هر کس دیگری داده شود. تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

صالحی

پرورش خویشتن ذاتی

خانواده ها باید اعضای سابق را تشویق کنند که خویشتن ذاتی خود را بازپروری کنند: ارزش های واقعی شان، اعتقاداتشان، رویاهایشان و اهدافشان. اگر فرد خویشتن قبل از فرقه ای خود را رد کند، احتمالاً به خاطر این است که خویشتن ذاتی هنوز به طور کامل شناخته نشده است. در این حالات، یک فرد خانواده می تواند به عزیزشان کمک کند تا یک هویت جدید بسازد و بتواند به آن افتخار کند...

غلبه بر تفکر سیاه و سفید، همه چیز یا هیچ چیز

اگر شما مشاهده می کنید که عزیزتان تفکرات فرقه ای بروز می دهد، مانند تفکرات سیاه و سفید، همه چیز یا هیچ چیز، با ملایمت آن را برایش توضیح دهید. برای اعضای سابق زمان می برد تا درک کنند که در جهان رنگ خاکستری هم هست و فراتر از آن طیفی از رنگ ها وجود دارند. اگر مشاهده می کنید که عضو سابق به دنبال یک مجموعه پاسخ های مطلق می گردد تا پوچی به وجود آمده به خاطر تفکرات فرقه ای را پر کند، به نرمی سایر احتمالات را برایش تشریح کنید.

نقل از کتاب: گسستن بندها

نویسنده: استیون حسن

مترجم: ابراهیم خدابنده

صفحه های: ۲۸۵ و ۲۸۴

دولت آلبانی باید به وعده هایش عمل کند!



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - ۲۹ آذر ۱۳۹۵

انتقال اسراء و گروگان های رجوی به کشور آلبانی با همت خانواده های مربوطه بر رجوی تحمیل شد و تلاش خانواده ها در این مورد، به منظور حفظ جان آن ها از خطرات دائمی موجود در عراق، فاز اول این حرکت غرورآفرین آن ها بود.

اما ابداً قرار نبود که این عزیزان ما در محلی دور از انظار، مجدداً تحت تاثیر دائمی دستگاه مغزشویی رجوی قرار گرفته و قدرت و اختیاری برای تعیین سرنوشت خود نداشته و یا از برقراری یک تماس تلفنی ساده با اعضای خانواده ها و دوستانشان محروم باشند!

قرار بود که دولت آلبانی، یک کمپ ترانزیتی در خاک خود برای این اسراء ترتیب داده و سریعاً نسبت به علاج بیماری های روحی ناشی از ده ها سال مغزشویی سیستماتیک این فلک زدگان، اقدام نماید.

در موقع مذاکرات و توافق های انجام شده، مقرر شد: از نظر دولت آلبانی این افراد که وضعیت متعارف ندارند و حضورشان در هر جامعه ای مشکل ساز و خطرآفرین است، بازسازی مجدد ذهنی شده و در کشورهای دیگر (جذب) شوند.

دولت آلبانی قول داده و متعهد شده بود که به این گروگان های رجوی، زبان خارجی یاد بدهد تا بتوانند به کسب تخصص هایی که برای کار در اروپا و... لازم است، نائل آیند.

دولت نامبرده گفته بود که این اسراء پس از طی مراحل بالا می توانند در خود آلبانی ساکن شده، کار و زندگی کنند و یا طبق میل خود به کشورهایی که آن ها را می پذیرند، پناهنده شوند.

متأسفانه، خبرهای نگران کننده ای دایر بر تداوم کلاس های مغزشویی در اردوگاه آلبانی به گوش می رسد و صحبتی از حضور روانپزشکان مقرر شده در این اردوگاه نمی شود و به جای آن پاره ای از منابع اظهار می دارند که مریم رجوی، به طور مخفیانه به این اردوگاه سفر نموده و از قول مسعود رجوی مجهول الحال به این اسرا توصیه نموده که بیشتر از گذشته تحت فرمان مریم و شورای مرکزی منتصب مسعود بوده و به امر و نهی بیمارگونه و ضد انسانی آن ها گردن نهند!

مهم تر و عجیب تر این که، گویا قرار است این افراد باز هم در یک مکان جمعی و این بار دورتر از نظارت دولت آلبانی و تحت نظر گماشتگان خاص رجوی به زندگی اسارت بار خود ادامه داده و تعهدات دولت آلبانی را به هیچ نگیرند!

کسانی که قرار بود زیر نظر روانپزشکان معالجه شده و اختیار زندگی خود را رأسا به دست گیرند، چگونه می توانند تحت نظارت دائمی مأمورین خاص رجوی باشند و آیا این نقض غرض نیست؟!

این توصیه ی مریم در کنار آنچه که ما از لحاظ عدم برقراری ارتباط مشاهده می کنیم، موجب نگرانی وسیع ما شده و **وضع موجود را در تعارض با تعهدات دولت آلبانی دانسته** و ضمن اعتراض شدید خود به این روند، خواستار جوابگویی صریح از طرف دولت آلبانی و کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد می باشیم!

گروهی از خانواده های مرتبط با اسرای رجوی در تیرانا

آذربایجان شرقی - ایران



پیام شادباش به رهایی جوانترین عضو سابق فرقه



انجمن نجات مرکز البرز - ۷ آذر ۱۳۹۵

با خرسندی و اطمینان کامل مطلع شدیم البرز غفاری که در تابستان ۱۳۸۳ و در سن ۱۶ سالگی به همراه مادرش ملیحه امین، فریب خورده و تور عوامل فرقه شده بود، بعد از ۱۲ سال اسارت، هفته قبل موفق به جدایی شده البته این رهایی با مخالفت های سرسخت و کشمکش های طولانی انجام و در نهایت میسر گردیده است.

البرز غفاری که در بحبوحه دوران نوجوانی مشغول تحصیل بود یک دفعه با یک تصمیم بی اختیار و غلط، به دور از هرگونه دانش و فن آوری روز دنیا، از کشور عراق و تشکیلات سکت و خفقان رجوی سر درآورد و به عنوان جوانترین عضو فرقه، مورد استثمار ذهنی قرار گرفت. مسئولین فرقه به دستور رجوی، اهداف سرمایه گذاری روی این رده سنی را داشتند تا بتوانند در سرفصل های مختلف در راستای خودسوزی و در عملیات های انتحاری از او استفاده و یا به عبارتی سوء استفاده کنند. اعضای جدا شده از فرقه که به وطن و استان البرز برگشتند وی را شناخته و اظهار داشتند: زمانی که البرز وارد تشکیلات شد جثه ای بسیار لاغر و نحیف داشته که با دیدن چنین عضوی در همان لحظات اول به شقاوت و بی رحمی رجوی پی برده و آگاه تر شدیم. رجوی با توجه به این که صدام سقوط کرده بود و اشراف کامل داشت که دیگر جایی درعراق ندارد اما با دجالی منحصر به فردش دنبال تهیه سپر دفاعی انسانی بود که در روز مبدا که همان وقایع اشرف بود از آن ها استفاده نماید اما خوشبختانه البرز با این که بارها گوشت دم توپ قرار گرفته بود جان سالم به در برد.

حال چرا رجوی ملعون از نوجوانان در این اتفاق ها استفاده و استقبال می کرد؟ رجوی با کشتار اعضای نوجوان قصد داشت که توجه نهادهای حقوق بشری که مدافع افراد زیر سن بلوغ هستند را به تشکیلاتش جلب و با مظلوم نمایی و مقصر دانستن خانواده های

ایرانی و دولت ایران اهداف پلید خود را ادامه بدهد لذا یکی از عملیات های فرقه جذب نوجوانان از داخل کشور ایران و اقصی نقاط جهان بود.

انجمن نجات استان به همراه خانواده ها و اعضای بازگشتی استان، این رهایی مقدس را به البرز، پدر و تنها خواهرش تبریک و تهنیت گفته و نجات همه افراد گرفتار در فرقه ی ضحاک مسلک رجوی را از ایزد منان خواستار است.

بیژن

پیام تشکر و قدردانی خانم ثریا عبداللهی از خانواده های عضو انجمن نجات، مسئولین اردبیل و شهرستان نمین

۲۴ آذرماه ۱۳۹۵

من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق

تشکر و قدردانی



با نهایت ادب و احترام و در کمال تواضع و ارادت، بدین وسیله مراتب قدردانی و تشکر قلبی خود را از امام جمعه محترم نمین، نماینده محترم ولی فقیه در جمعیت هلال احمر اردبیل، مدیرعامل و کارکنان جمعیت هلال احمر استان اردبیل، مدیران و مسئولان ارجمند شهرستان نمین، انجمن های نجات کشور و خانواده های اسیران فرقه رجوی، تمام سروران، دوستان، آشنایان، بستگان و عزیزان ارجمندی که در مراسم تشییع، تدفین، مجالس ترحیم و یادبود برادرم شادروان عبدالرضا عبداللهی میرزائق شرکت نموده و با ارسال پیام تسلیت و ابراز همدردی، موجب تسلی خاطر شدند صمیمانه قدردانی و سپاسگزاری می نمایم.

برای همگان از خداوند منان، سلامتی، آرامش و عمر باعزت همراه با پاداش اخروی آرزومندم.

ثریا عبداللهی

دیدار اعضای انجمن نجات خوزستان با خانواده امیر حربه پور از اسیران دربند فرقه



انجمن نجات مرکز خوزستان - ۲۵ آذر ۱۳۹۵

در تاریخ ۹۵/۰۹/۲۲ اعضای انجمن نجات شعبه خوزستان در شهر اهواز با خانواده امیر حربه پور از اسیران دربند فرقه رجوی دیدار کردند.

در این دیدار که پدر، مادر و برادران امیر حضور داشتند اعضای انجمن خوزستان گزارش کاملی از شرایط فعلی امیر حربه پور به همراه دیگر اسیران دربند فرقه ساکن در کشور آلبانی و همچنین گزارشی از تشبثات مذبوحانه سران فرقه برای ادامه اسارت اعضای خود در فرقه را، به اطلاع این خانواده چشم انتظار رساندند.

در این دیدار عادل برادر امیر گفت: از آمدن شما به منزلمان بسیار خوشحال شدیم. ما منبع دیگری به جز انجمن نجات برای کسب خبر از برادر اسیرمان نداریم واقعاً از شما اعضای انجمن نجات هم بسیار ممنون هستیم که برای ما خانواده ها زحمت می کشید و مرتب ما را در جریان وضعیت عزیزانمان قرار می دهید.

مادر و پدر امیر لحظه ای به یاد فرزند اسیرشان گریه کرده و گفتند واقعاً نمی دانیم آیا عمر ما باقی است که بتوانیم دوباره فرزندمان را ببینیم؟! پدر امیر که اخیراً چشمانش را عمل کرده، گفت: من با این سن و سال چند بار به عراق و پشت درب زندانی که پسر من در آنجا بود رفتم اما مسئولین آنجا یکبار هم به من اجازه ملاقات با پسر من ندادند و با کمال پرویی سنگ و فحش نثارم کردند!

عادل برادر امیر ادامه داد: پدر و مادرم خیلی در این سالیان اذیت شدند مادرم شب و روز گریه می کند واقعاً نمی دانیم چه کار کنیم. وضعیت مالی ما به گونه ای نیست که بتوانیم برای دیدن او به آلبانی برویم، بنابراین، خدا کند برادرمان در آلبانی به خودش بیاید و بتواند راهش را از گروه رجوی جدا کند و برای خود زندگی جدیدی تشکیل دهد و با ما تماس بگیرد تا بعد از سالیان پدر و مادرم آرامش خیال پیدا کنند.



در پایان این دیدار اعضای انجمن ضمن تشکر از مهمان نوازی خانواده امیر حربه پور گفتند: امیدواریم تمامی اعضای اسیر بتوانند از فرصت آلبانی استفاده کنند و به خودشان بیایند و مسیر جدید را بدون فرقه رجوی برای خود انتخاب کنند. چون امثال فرزند شما به لحاظ ذهنی هنوز اسیر فرقه رجوی هستند بنابراین، می بایست خانواده های آن ها و همچنین ما به عنوان اعضای انجمن نجات به تلاش و پیگیری های خود برای افشای ماهیت فرقه در راستای نجات اسیران در بند آن ادامه دهیم. اعضای خانواده امیر تأکید کردند که از تلاش برای نجات عزیزشان دست برندارند.

احترام، شرف و آبرو از یک سو و قدرت از سوی دیگر رابطه نزدیکی با یکدیگر دارند... رابطه بین احترام و قدرت یک رابطه مستقیم است... در فرقه های مخرب، از اولین قدم به افراد آموزش داده می شود و آن ها وادار می شوند که بپذیرند که گذشته ی آن ها هیچ نقطه ی افتخارآمیز و با ارزشی نداشته است و تمام ارزش ها و اعتقادات آن ها غلط بوده و باید قاطعانه در قلب، فکر و عمل مردود و محکوم شوند. فرد با رد پیشینه و ارزش های آن، اولین چیزی را که از دست می دهد افتخار و احترام به خود است که حاصل دست آوردهای سالیان او در چارچوب فکری گذشته اش می باشد... فرقه ها به فرد می آموزند که چگونه ارزش های گذشته را نفی کنند، چگونه به خود و خانواده و اخلاقیات گذشته پشت کنند. از دست دادن گذشته، هویت، شخصیت و اخلاقیات گذشته آغازی است برای تغییر فرد به یک عضو "خوب" فرقه یی، یک "انسان فوق العاده" از نو متولد شده و یا یک برده مطیع رهبری.

نقل از کتاب: فرقه های تروریستی و مخرب

نویسنده و مترجم: دکتر مسعود بنی صدر

صفحه های: ۵۷۹ به بعد

مجاهدین و شروع کاسه لیسی جدید

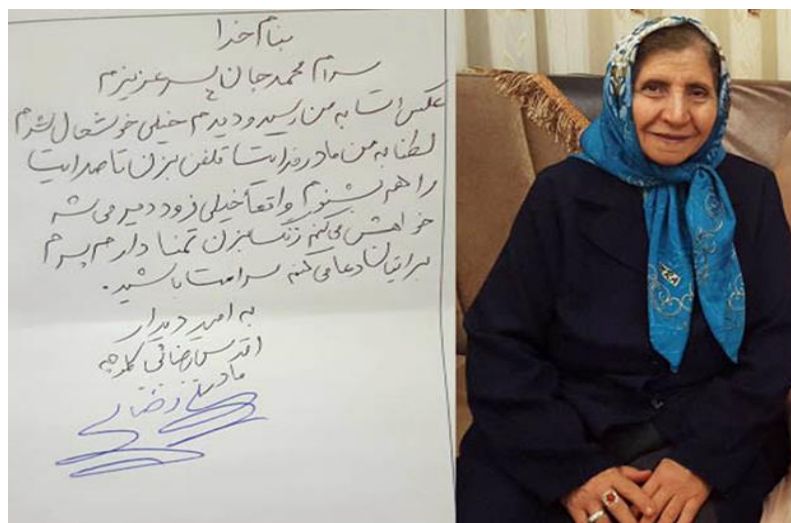


انجمن نجات مرکز فارس - ۱ دی ۱۳۹۵

کابینه ترامپ از افرادی تشکیل شده است که رابطه خوبی با ایران نداشته اند و البته از امریکایی جماعت هم غیر از این انتظار نمی رفت! در این بین مجاهدین هستند که با روی کار آمدن این افراد گویی قند در دلشان آب می شود و در ذهن خود بیشتر رویا پردازی می کنند که بتوانند به واسطه امریکا و جنگ رو در رو با ایران، مثلاً ایران شکست بخورد و امریکا از آن ها به عنوان آلترناتیو استفاده کند! با تجربه ای که از حضور در این سازمان دارم، می توان به خوبی حدس زد که در این ایام، شبانه روز نشست برگزار می شود و از شروع مرحله سرنگونی و صحبت به میان می آید. کما این که در سالیان قبل و در زمان حکومت صدام هم آن قدر از این نشست های خسته کننده و بی حاصل برگزار می شد که حقیقتاً حال همه به هم خورده بود از گوش دادن به این همه حرف های مزخرف و پوشالی! البته انگیزه اصلی ایجاد چنین نشست هایی روحیه دادن به نیروهای سراپا بریده و خسته خودشان است که بلکه بتوانند ذره ای روحیه یا خون جدید در بدن این افراد جاری کنند. اما واقعیت جدی به طور خاص بعد از به گل نشستن ماشین جنگی امریکا در عراق، این است که هرگز آن ها دیگر حاضر نیستند هزینه ای چه به لحاظ انسانی و چه به لحاظ دلاری داشته باشند! و خیلی خوب می دانند که ایران با عراق، افغانستان، سوریه، یمن و قابل قیاس نیست! در صورت حمله نظامی از سوی امریکا یا یکی از متحدانش در منطقه خواه اسرائیل یا عربستان و یا هر نیرویی دیگر، قطعاً امریکا و البته کشور حمله کننده بایستی به شدت تاوان پس بدهد. چون ایران کشوری نیست که توان دفاع از خود را نداشته باشد! همانطور که در صحبت های فرمانده هان ارشد نظامی کشورمان هم آمده است شروع حمله به ایران، آغاز جنگی ویرانگر برای شروع کننده حمله خواهد بود که قطعاً دامن گیر خود امریکا هم خواهد شد!

اما دار و دسته فرقه رجوی که همیشه با رویاهای خودشان زندگی می کنند و هرگز به واقعیات توجه نداشته اند به جای این که عاقلانه تحلیل کنند و مسائل را ببینند نیروهای خود را با تخیلات پوشالی و غیر واقعی و این ستون به آن ستون و امسال به سال آینده؛ سر کار می گذارند و انتظار دارند که آن ها چشم بسته حرف ها و تحلیل هایشان را قبول کنند! اما نمی دانند که انتقال آن ها به آلبانی معادلات را، حتی در بحث های تشکیلاتی، بسیار به هم زده است و هرگز آن ها تسلط قبل را روی نیروها نخواهند داشت! آلبانی نقطه پایان تشکیلات رجوی خواهد بود و جز افراد سالخورده که توان حل و فصل امورات خودشان را در صورت جدایی از منافقین نداشته باشند کسی برای آن ها باقی نخواهد ماند!

نامه ی خانم اقدس رضائی به فرزند اسیرش محمد مشایخی در آلبانی



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - ۲۱ آذر ۱۳۹۵

این خانم اهل میانه، نزدیک به چهار دهه است که فرزندش در تشکیلات رجوی زمینگیر شده و کوچکترین حقی برای مکاتبه و مکالمه ی حضوری و یا تلفنی نداشته، از زمانی که عکس فرزندش را در رسانه های رجوی مشاهده کرده، درصدد برآمده که برای چندمین بار نامه ی مختصری به فرزندش بنویسد که متن آن را در تصویر می بینیم.

خانم اقدس رضائی مجبور به تحمل ظلم و هجرانی شده که ابداً ضرورتی نداشته، ایشان قبلاً نامه های دیگری به فرزند گرفتارش نوشته که متن یکی از آن ها، ذیلاً منعکس می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم
 خبرت است که ای محمد بن یحیی بن زینب جعفر (قرم)
 با سدا و دعای حمید از طرف ما که بنیاد اقدس رضای کلدیج عزیز محمد بن
 که چشم پناه عزیزش از آخرین دیوار رس و شش سال دشت ماهی گذرد و در حرم و دیوار
 و از طرفین می دانم تا می زنده هستم فقط بگویم که آنجا بسیار است
 از دیویری بگویم که بکبرن در دردی و شب و لحظه و علی دینیه و هم
 حیال به حال آفرین تسلیم نکرد . چه طوری جری ای لعل ایسم که در این
 طولانی می جبری و دعوی تمام آفریده و می شود و در این حال از ایسم نور دیده
 خواهرش می گویم در این آخر می لا اقل با هست کردن تلقین امتناع نکرد
 و هم و آن دکنه چندین بار و شش بار و شش بار و شش بار و شش بار و شش بار
 را در آن و چگونه از حال تو را با خبر کنم که رسم ماه نگاری را با آفریده ایسم نمی دانم
 و این چندین نام است می نویسم و از تو خبری نیست می دانم
 از این برای چندین بار از تو خواهرش می گویم می طری شیره که به تو دارم از تو را
 زمین بند از تو با من دارم حرف بنیاز حرف بنیاز حرف بنیاز ...
 تو را بخیر می گویم و آفریده ایسم که به تو دارم از تو را
 مادرت اقدس
 رضای

فرازی از کتاب "خداوند اشرف از ظهور تا سقوط"

نوشته "سید حجت سید اسماعیلی"



محمدی - انجمن نجات مرکز - ۱۹ آبان ۱۳۹۵

در قسمت اول، به معرفی کتاب که در نزدیک به ۱۰۰۰ صفحه توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی به چاپ رسیده است و در بخش هائی از آن مبادرت شد. اینک بخش های دیگری در زیر آورده میشود. این کتاب به گفته کارشناسان، جامع ترین سندی است که در ارتباط با خصوصیات فرقه ای مجاهدین خلق منتشر شده است.

دلایل پرداختن به موضوع فرقه ها: ما در زندگی شخصی مان همیشه در معرض پیشنهادات مختلفی هستیم که به ما عرضه می شود. این پیشنهادات می تواند از طریق رسانه ها، ماهواره، و یا از طریق یک تلفن و یا ایمیل و یا با مراجعه حضوری یک فرد عضو بگير فرقه باشد. بنابراین، ما باید همیشه از خودمان پرسیم چه کسی به ما پیشنهاد علاج تمامی مشکلات مذهبی، سیاسی، اجتماعی، روانی، بهداشتی و سایر مشکلات مطرح در جامعه و زندگی را می دهد و از ما می خواهد که از آن ها پیروی کرده و یا برای کمک به حل این مشکلات به آن ها بپیوندیم.

همیشه کسانی هستند که جذب این گروه ها می شوند و وقتی به نقطه اشراف می رسند که دیگر دیر شده است و یا هرگز به نقطه اشراف هم نمی رسند. اعضای عضو بگير فرقه ها افرادی به ظاهر متمایزی نیستند. آن ها با شگردهای مختلف و با سوء استفاده از

احساسات ما و نگاه ما به مسائل مختلف سیاسی و اجتماعی تلاش می کنند در ابتدا نقاط مشترک بین ما و گروهشان را برجسته کرده و اعتماد ما را نسبت به آن جلب کنند.

تشکیلات مجاهدین خلق که یک فرقه مذهبی - سیاسی است همیشه بیشترین سوء استفاده را از این ویژگی در ارتباط با جذب اعضای جدید به فرقه کرده اند ولی در اساس، مجاهدین خلق از یک جهان بینی خاصی که ترکیبی از مارکسیسم و اسلام است تبعیت می کنند که اساساً با باورهای مذهبی مردم عادی و جامعه تفاوت های ماهوی دارد و از آنجایی که مذهب در بین مردم ما جایگاه خاصی دارد بنابراین بیشتر ضررهای آن را نیز از جانب گروه مجاهدین خلق برده اند.

تعلیماتی که در گروه های فرقه ای سطح جهان داده می شود، مشابه روش هایی است که در سازمان هم به نوعی وجود داشته و به کار گرفته می شوند. تمام این روش ها قانونمند بوده و در صحنه عمل آزمایش شده و به عنوان یک روش علمی و موثر برای فرقه ها کارآیی دارد. به کارگیری این روش ها چه در فرقه های مذهبی و چه غیرمذهبی تقریباً به صورت قانونمند و تحت روش های خاص هر گروه، باعث تغییر در رفتار اعضای فرقه می شوند.

اما در مجاهدین خلق به طور عام تلاش می شود اعضای فرقه در قدم اول اتوریته رهبر فرقه را بپذیرند. رهبر فرقه با سخنرانی هایش و صحبت هایش تلاش می کند موقعیت منحصر به فرد خودش را نشان داده و به اعضای فرقه فهمانده می شود که هرگونه به چالش کشیدن رهبر یک جرم غیرقابل بخشش تلقی شده و مورد سرزنش و سرکوب شدید فرقه قرار خواهند گرفت.

در نشست های به اصطلاح ایدئولوژیکی و حتی سیاسی و هر گونه نشستی که رهبری مجری آن بود، هر گونه به چالش کشیدن رهبری با پاسخ شدید جمع روبرو می شد. سوال از رهبری تا جایی ممکن بود که فرد به جوابی که داده می شد، قانع گردد. اگر با پاسخ های داده شده فرد قانع نمی شد به تدریج تهاجم جمع به او شروع می شد و اغلب در این گونه موارد بقیه اعضای فرقه با صدای بلند و تحکم آمیز مستمراً به فرد مربوطه می گفتند: «بشین، بشین، بشین و ...» و هرگز به فرد اجازه داده نمی شد که مطلب خود را ادامه دهد و این تازه شروع سرکوب بود. چنین افرادی بعداً و در نشست های جمعی دیگر باید جواب کاری را که در نشست رهبری کرده بودند، می دادند و چنان سرکوب می شدند که دیگر یاد می گرفتند نباید هرگز رهبری را در مورد بحث هایی که می کند، به چالش کشید و تنها باید گوش کرد، اطاعت نمود و اجرا کرد. بنابراین، قبول اتوریته رهبری و هژمونی آن اولین شرط حضور در سازمان مجاهدین خلق است.

در قدم بعدی، اعضای فرقه باید حول بحثی که رهبر فرقه انجام می داد، متمرکز می شدند و این شروع تناقضاتی بود که بحث رهبری با اعتقادات اعضای فرقه در درونشان را به وجود می آورد. در این مرحله، رهبری تلاش می کرد راهی را که مد نظرش بود درست و باورهای اعضای فرقه را نادرست و غلط جلوه دهد.

کلیه ی اعضای سازمان باید از بحث های انقلاب ایدئولوژیک عبور می کردند. این فرایند روزها و ماه ها طول می کشید تا اعضای جدید مجبور به قبول قوانین سخت فرقه شوند. تشکیلات کاری می کرد که اعضای جدید به روش زندگی که تاکنون داشته اند،



پشت پا زده و آن را زندگی حیوانی و پست در ذهنشان تلقی کنند و سپس وقتی اعضای فرقه به نقطه نفرت از زندگی خود می رسیدند، حال می بایستی در انقلاب ایدئولوژیک رجوی ذوب شده و ارزش های آن را کسب می کردند.

رجوی می گفت: "شما باید تک تک تان در این انقلاب ذوب شده و تبدیل به کسان دیگری و مطابق معیارها و ارزش هایی که ما به شما می دهیم، بشوید تا لایق این رهبری شوید". در این تهاجم عقیدتی، تشکیلات تلاش می کرد تمامی باورهای مذهبی شما را مورد بی رحمانه ترین تهاجمات خود قرار بدهد، به نحوی که بعد از مدتی و بر اثر القائات دائم و مستمر، شما اعتقادات قبلی خود را ترک و مذهب جدیدی را که رجوی مبشر آن بود، به خود می گرفتید.

ایجاد ترس، گناه و عذاب وجدان در درون شما به خاطر سال هایی که از این رهبری دور بوده اید تنها بخشی از سواستفاده های احساسی تشکیلات فرقه ای مجاهدین خلق از شماها بود. آن ها کاری می کردند که تمام اعضای خانواده شما از آن لحظه به بعد دشمن شما تلقی شوند.

رجوی می گوید: "راهی که من به شما نشان می دهم شما را به رستگاری هدایت خواهد کرد". تشکیلات سعی می کند با از بین بردن تمام اعتقادات شما، انقلاب ایدئولوژیک را که هسته مرکزی آن روی رهبری بی چون و چرای رجوی به عنوان کسی که با دنیای ماورالطبیعه و امام زمان در ارتباط است، جایگزین کند.

رجوی از تمام امکانات و ابزاری که احساس اعضا را تحریک می کند نهایت استفاده را می کند. او درحالی که تمام زندگی گذشته ی شما را به چالش می کشد و در نقطه ای که احساس می کنید که دیگر هیچ نیستید انقلاب ایدئولوژیک را بهترین راه رستگاری و خلاص شدن از زندگی گذشته به شما معرفی می کند. برخی لحظات آیات قرآنی را با تلاوتی خاص می خواند و برخی مواقع با شدت تمام فریاد برمی آورد و برخی وقت ها از مریدان خاص خود که از زنان می باشند، می خواهد تا ترانه های عرفانی و حماسی را بخوانند و از جمع می خواهد که آن ها را همراهی کنند. ایجاد چنین فضایی برای اعضای فرقه که ساعت ها با بحث های رهبری در چالش بوده اند، احساس آرامش می دهد، به نحوی که آن ها احساس می کنند که پای در دنیای جدیدی گذاشته اند که تاکنون هیچ شناختی به آن نداشتند. آن ها در چنین فضایی تمام غم های خود را فراموش کرده و برای لحظاتی خود را در دنیایی احساس می کنند که می توانند پرواز کنند و حتی برای لحظاتی هم که شده به مشکلات خودشان فکر نکنند.

رهبری مجاهدین خلق در جریان بحث های انقلاب ایدئولوژیک تلاش می کرد مشکلات افراد را چنان بزرگنمایی و گناهان آنان را چنان سنگین جلوه دهد که به جز چنگ زدن به انقلاب ایدئولوژیک راه دیگری برای گریز از آن ها نباشد. او با فریبکاری تمام از اعضای قدیمی تر اعم از زنان و مردان می خواست تا در نشست های عمومی و بزرگ از برکات انقلاب ایدئولوژیک برای جمع حاضر که رجوی بنیان گذار آن بود صحبت کرده و راهی را که خودشان طی کردند برای آن ها بیان کنند. تا بدین ترتیب اعضای قدیمی تر الگویی برای اعضای جدید در پیمودن این مسیر سخت باشند.

ابراهیم خدابنده: شرایط آلبانی با عراق متفاوت است



خبرگزاری فارس - ۲۳ آذر ۱۳۹۵

مسئول سابق روابط بین الملل گروه مجاهدین با اشاره به فعالیت ۲۳ ساله خود در این گروه برخی فعالیت های این گروه را افشاء کرد.

به گزارش خبرگزاری فارس از یزد، ابراهیم خدابنده پیش از ظهر امروز در نشست خبری با اصحاب رسانه استان یزد با اشاره به سابقه فعالیت خود در گروه تروریستی مجاهدین اظهار داشت: در سال ۵۹ به عضویت گروه تروریستی مجاهدین درآمدم و تا سال ۸۲ در این گروه فعالیت می کردم و پس از سال ۸۲ از این گروه جدا شدم.

وی با اشاره به این که گروه تروریستی مجاهدین در زمینه مغزشویی اقدامات جالب توجهی انجام می داد، افزود: این ها حتی در زمینه نهج البلاغه نیز بسیار خوب صحبت می کردند یا زمانی که جوانان انقلابی دغدغه استقلال از آمریکا و استکبارستیزی داشتند، گروه مجاهدین ژست آمریکاستیزی می گرفت و در این زمینه تلاش می کرد جلوتر از جمهوری اسلامی قدم بردارد.

خدابنده با بیان این که مجاهدین حتی در مواردی جمهوری اسلامی را متهم به مداخلات در برابر آمریکا می کرد، عنوان کرد: در جریان تسخیر لانه جاسوسی و سفارت آمریکا، مجاهدین جمهوری اسلامی را متهم به مداخلات با گروگان های آمریکایی می کرد.

مسئول سابق روابط بین الملل گروه تروریستی مجاهدین با اشاره به تغییرات این سازمان بیان کرد: مجاهدین به هیچ چیز معتقد و پای بند نیستند و نمی توان آن ها را به عنوان یک سازمان سیاسی مورد تحلیل قرار داد، آن ها فقط رجوی و صحبت های او را می فهمند و اعتقادی به هیچ چیز یا فرد دیگری ندارند.

مجاهدین به یک فرقه تبدیل شده و ویژگی سازمانی ندارند.

وی خاطرنشان کرد: مجاهدین در گذشته سازمان داشتند اما اکنون به یک فرقه تبدیل شده اند، فرقه ای که رهبر خود را با خدا برابر می دانند ضمن این که باید این گروه را در چارچوب سازمان های مافیایی بررسی کرد زیرا این ها کار مغزشویی انجام می دهند و کنترل روانی افراد را به دست می گیرند.

خدابنده تصریح کرد: رجوی، جان و مال افراد را متعلق به خود می دانست و هیچ کس نمی توانست در مورد ایدئولوژی منافقین صحبت کند زیرا همه چیز در نهایت به این موضوع باز می گشت که هر چه مسعود رجوی بگوید همان است و اعضای این گروه حتی اگر خود را شیعه می دانستند به خاطر صحبت های رجوی بود و خود در این زمینه اطلاعات یا اختیاری نداشتند.

وی یادآور شد: هیچ یک از اقدامات این گروه قابل توجیه و حمایت نبود اما موضوعی که دیگر هیچ کس نمی توانست آن را توجیه کرده و موجه نشان دهد، همکاری مجاهدین با رژیم بعثی عراق در زمانی بود که با کشور ما در حال جنگ بود.

خدابنده ادامه داد: کسانی که به رژیم بعثی عراق کمک می کردند به دنبال مغزشویی های رجوی بر این عقیده بودند که دارند برای انقلاب حرکت می کنند در حالی که همه هستی خود را داده بودند تا به خاطر تأمین منافع رجوی، به عراق کمک کنند.

مدیرعامل انجمن نجات ایران خاطرنشان کرد: یکی از ادعاهای سازمان مجاهدین که حتی روی آن ژست هم می گرفت، بحث زنان بود در حالی که یکی از ادعای مسعود رجوی این بود که تمام زنان دنیا با وی محرم هستند و به همین دلیل همه اعضای زنان خود را طلاق دادند چرا که این زنان ابتدا با مسعود رجوی محرم بوده اند و این ادعای باطل، زندگی بسیاری از اعضای را به باد داد.

بسیاری از زنان عضو گروه مجاهدین اقدام به خودکشی یا عقیم کردن خود کردند.

خدابنده ادامه داد: قبل از جدا شدن از گروه مجاهدین گمان می کردم این موضوع یک بحث روانی برای رها شدن از زندگی برای رسیدن به اهداف است اما به عینه دیدیم که بسیاری از زنان به دلیل اتفاقاتی که برای آن ها رخ داده بود، دست به خودکشی زدند یا بسیاری از آن ها به خاطر سخنان رجوی مبنی بر رسیدن به قله رهایی، ناچار به خارج کردن رحم و عقیم کردن خود شدند.

مسئول سابق روابط بین الملل گروه تروریستی مجاهدین ادامه داد: سازمان سال های سال است که تحت عنوان مجاهدین خلق عضو نمی گیرد و افرادی هستند که دو سال است با سازمان فعالیت دارند ولی نمی دانند که در حال فعالیت برای این سازمان هستند و بسیاری از افرادی که از آن ها برای سازمان حمایت می گرفتیم هم اصلاً نمی دانستند که در حال حمایت از این سازمان هستند اما به دلیل این که بدون مطالعه متون اقدام به امضای آن می کردند، ناخواسته به حمایت می پرداختند.



وی، استخدام خبرنگار اینترنتی را یکی دیگر از تلاش‌های این گروه دانست و عنوان کرد: برخی افراد برای این سازمان فعالیت می‌کردند در حالی که اصلاً از موضوع مطلع نبودند و زمانی متوجه جاسوس بودن خود شدند که دستگیر شدند.

خدابنده در مورد مطالب مطرح شده در مورد مرگ مسعود رجوی بیان کرد: بعید است این موضوع صحت داشته باشد زیرا زنده بودن رجوی برای او تبعات دارد و باید به بسیاری از دروغ‌های خود پاسخ بدهد.

اسرائیل حمایت‌های مالی خوبی از مجاهدین می‌کند.

مدیرعامل انجمن نجات ایران در مورد ارتباطات سازمان با اسرائیل نیز اظهار داشت: ارتباط بسیار خوبی بین سازمان و اسرائیل وجود دارد و حمایت‌های مالی خوبی نیز از سازمان صورت می‌گیرد.

وی در مورد فرار برخی از اعضا نیز بیان کرد: در مقطعی بیش از هزار نفر فرار کردند اما بعد از مدتی به طور جدی از فرارها جلوگیری شد و فرار این افراد سبب شد بسیاری از خانواده‌ها از محل حضور فرزندان و همسران خود مطلع شوند و رجوی نیز که در ابتدا گمان می‌کرد دیدار با خانواده‌ها سبب جذب بیشتر می‌شود، از ملاقات‌ها جلوگیری نمی‌کرد اما واقعیت این بود که افرادی که با خانواده‌های خود دیدار می‌کردند بعد از مدتی دست به فرار می‌زدند.

خدابنده همچنین با اشاره به استقرار گروه مجاهدین در آلبانی بیان کرد: شرایط آلبانی با عراق متفاوت است و محدودیت‌های موجود در عراق در آلبانی نیست ضمن این که آلبانی ارتباط نزدیکی با اسرائیل و آمریکا دارد اما در عین حال مخالفت‌های درونی با سازمان بسیار است و در نهایت نیز به خاطر پولی که به آلبانی پیشنهاد شد، استقرار این گروه در آنجا مورد پذیرش قرار گرفت ضمن این که انتقال اعضای این گروه به آلبانی توسط آمریکایی‌ها صورت گرفت.

تمرکز مجاهدین روی دانشجویان

وی در بخش دیگری از سخنان خود با اشاره به این که سازمان مجاهدین تمرکز بسیاری روی دانشجویان دارد، افزود: در یکی از دانشگاه‌ها دانشجویی استخدام شده تا برای ارسال خبر اقدام کند اما پس از ارسال یک سال خبر، به دانشجوی اعلام می‌شد که تو یک سال در حال جاسوسی بودی و اگر همکاری خود را ادامه ندهی، تو را لو می‌دهیم و به همین دلیل یک سال هم فرد با ترس و لرز لو رفتن به همکاری خود ادامه داده است.

خدابنده، شهروند خبرنگار را نیز از پروژه‌هایی دانست که توسط مجاهدین اجرا شد و در این زمینه افزود: پروژه شهروند خبرنگار یک پروژه اسرائیلی است و پایگاه آن ساختمانی با ۱۲۷ خط تلفن در پاریس بود که مدام با تهران در تماس بود و خبرهای مختلفی را دریافت می‌کرد.



وی در بخش دیگری از سخنان خود با اشاره به این که طبق آمارهای منتشر شده، گروه مجاهدین ۱۲ هزار نفر را ترور کرده است، افزود: این سازمان در مجموع حدود ۳ هزار و ۵۰۰ عضو داشته که پس از سقوط صدام، بالای ۷۰۰ نفر از عفو ایران استفاده کردند و ایران نیز تاکنون هیچ یک از آن ها را محاکمه نکرده است.

... مریم عضدانلو به طور ثابت در اغلب جلسات و سخنرانی هایش خطاب به همه می گفت: شما به اندازه توانتان کار نمی کنید. هر کدام از شما بایستی به اندازه ده برابر یک فرد معمولی کار کنید. ... رسماً همه بازخواست شده و محکوم به کم کاری می شدند.

شعار کار ده برابر و سپس صد برابر یکی از شعارهای رسمی و ثابت تشکیلات شد. همیشه به خاطر آن، مورد مؤاخذه و بازخواست بودیم و عناوینی چون تنبل، بیکاره، خون خوار، عجوزه، هژمونی ناپذیر، پاسیو و زندگی طلب برای حساب کشیدن از افراد به آنان گفته می شد. این رویه باعث شد که بسیاری از افراد دچار بیماری های مختلف از جمله دیسک کمر، رماتیسم و ... بشوند در سال های اخیر سازمان ادعا می کند که بیماری افراد باقیمانده در عراق و کمپ لیبرتی به علت هایی همچون محاصره پزشکی و ... است، دروغی بزرگ و مظلوم نمایی ای مزخرف هست، چرا که همان افراد فریب خورده ای که الآن، اگر در حالت بیماری هم به سر می برند، علت بیماری خود را بیگاری طولانی ای می دانند که طی سالیان دراز از سوی سازمان بر آن ها تحمیل شده است...

نقل از کتاب: سراب آزادی

نویسنده: مریم سنجابی

صفحه: ۲۲۱

دیدار با خانواده اعضای اسیر "احمد و امین تلاوتی"



انجمن نجات مرکز گیلان - ۲۳ آذر ۱۳۹۵

احمد و امین تلاوتی در دهه هشتاد در ترکیه به بهانه واهی توسط مافیای رجوی ربوده شدند و پس از اغفال به عراق و اسارتگاه مضمحل شده اشرف هدایت شدند و هم اکنون در زندان فرقه رجوی در تیرانای آلبانی به دور از ارتباط با دنیای آزاد خاصه کانون پر مهر خانواده محبوس هستند.

خانواده دردمند مذکور به مجرد اطلاع از به گروگان رفتن فرزندان جوانشان؛ به منظور رهایی آنان از چنگال رجوی فعالیت های زیادی از جمله اعزام مکرر به عراق و اشرف را پشت سر گذاشتند و کماکان در این خصوص امیدوار هستند.

متعاقب انتشار خبر جدایی و رهایی سید اسماعیل میرزایی از تشکیلات رجوی در آلبانی؛ شور و شفع و امیدواری زیادی در میان خانواده های چشم انتظار از جمله خانواده زحمتکش تلاوتی بیدار شد و امروز به منظور کسب خبر از وضعیت عزیزانشان در دفتر انجمن نجات گیلان حضور یافتند.

آقای ناصر تلاوتی آشنا به ماهیت تروریستی سازمان رجوی در دیدار صمیمانه با مسؤل انجمن ضمن شادباش به خانواده میرزایی گفتند: "فرزندانه برای کسب و کار و اشتغال عازم ترکیه شدند و متأسفانه بی آن که فکر سیاسی داشته باشند؛ فریب دجالت گماشته های رجوی را خوردند و به اسارت درآمدند. من به اتفاق همسر با هزینه زیاد و تقبل بسا مرارت و سختی بارها و بارها به عراق ناامن و اسارتگاه اسبق اشرف مسافرت نمودم تا به دیدار فرزندانم نایل آیم ولیکن هر بار با سنگ اندازی های رجوی نه تنها موفق به دیدار نشدم بلکه با برخوردهای غیرمتعارف سران تشکیلات رجوی مواجه شدم و حتی سنگ و چوب و چماق دریافت کردم. الان حرفم با فرزندانم اینست که رجوی به ته خط رسیده و آلبانی به باتلاق آنان بدل گشته است طوری که اسرای آنان از جمله سید

اسماعیل میرزایی چشم و گوشش شان به دوز و کلک و دروغ های رجوی باز شده و فرار از مناسبات فرقه ای را ترجیح دادند و به دنیای آزاد بازگشتند. امیدوارم که احمد و امین من هم مثل سایر اعضای جدا شده اندکی تأمل نموده و به نزد خانواده خاصه مادر چشم انتظارشان بازگردند که البته همه جوره از حمایت خانواده برخوردار خواهند بود.



خانم هاجر امدادی ماسوله مادر دردمند و چشم انتظار احمد و امین تلاوتی در حالی که بغض داشت در ادامه صحبت همسرشان افزودند: "آقای پوراحمد باور کنید من مادر دیگر طاقتم طاق شده و هر شب خواب جگرگوشه هایم را می بینم. یعنی مریم رجوی حس مادری ندارد؟! حس من مادر را درک نمی کند؟! یعنی حس قدرت طلبی همه ی احساس مادرانه و انسانی را در وجودش کشته است؟! پس این وسط سازمان های حقوق بشری هیچ نقشی ندارند و تمام ارزش ها مرده است؟! اگر این طور است من فقط از خدای خودم طلب استمداد می کنم که به فرزندانم کمک کند تا از شر رجوی رها شوند و به نزدم بازگردند. (گریه شدید)"

پدر و مادر احمد و امین تلاوتی در خاتمه این ملاقات صمیمانه ضمن قدردانی از زحمات مسئول انجمن و اعضای انجمن نجات گیلان، جهت اعزام به آلبانی اعلام آمادگی کردند و تأکید کردند که حقیقت هیچگاه تا ابد پشت ابر پنهان نمی ماند و در آینده ای نزدیک رجوی رفتنی خواهد بود و تمام اسرا به دنیای آزاد و کانون گرم و پرمهر خانواده هایشان بازخواهند گشت.

شکنجه اسرای ایرانی برای منافقین لذت بخش بود



سایت هابیلیان - مروری بر اعمال منافقین در اردوگاه های اسرا - آذر ۱۳۹۵

با شروع جنگ تحمیلی، منافقین به عنوان ستون پنجم در کنار نیروهای بعثی قرار گرفتند و تمامی امکانات و اطلاعات محرمانه نظامی و اقتصادی کشور را در اختیار دشمن متجاوز قرار دادند. در روزهای ابتدایی جنگ تحمیلی، رهبر منافقین اعلام کرد علاوه بر مبارزات داخلی در ایران، برای رسیدن به اهداف منافقانه خود، با پیوستن به نیروهای متجاوز عراق به مبارزات جبهه ای نیز پرداختند. از آن پس بود که نیروهای منافقین در سراسر جبهه ها در کنار نیروهای بعثی قرار گرفتند و با حمله به خاک کشورمان بر خیانت نامه خود ننگی دیگر را افزودند. در جنگ بین کشورها اسارت مقوله ای بدیهی است؛ اما این مسئله در جنگ ایران و عراق به علت حضور منافقین شکل دیگری به خود گرفت.



منافقین با ورود به عراق ضربات سنگینی را به اسرا وارد کردند. آن ها در عراق نامه های ارسال شده از سوی خانواده اسرا را سانسور می کردند و نیز مضمون نامه را تغییر می دادند و از شمار کثیر نامه های ارسال شده تنها تعدادی اندک را در اختیار اسرا قرار می دادند. منافقین با کنترل دقیق نامه های افراد و آگاهی کامل از مضامین آن ها با درج اخبار کذب و خبرهای مایوسانه و ناراحت

کننده از خانواده‌ها در لابه‌لای نامه‌های ارسال شده مانند درج خبر فوت پدر و مادر یا فرزند و یا بستگان و یا خبر طلاق همسر یا بیمار و... سعی داشتند بین اسرا جنگ روانی ایجاد کنند و با تحمیل فشار روحی و روانی، اسرا را از مقاومت و پابندی به اعتقادات خود و تعهد به میهن بازدارند. عبدالرشید عبدالباطن بازپرس و بازرس گارد ریاست جمهوری عراق پس از دستگیری توسط دولت عراق در بازجویی‌های خود به اعمال جنایات و شکنجه‌های غیر انسانی در اردوگاه‌های عراق اعتراف کرد. او در خصوص همکاری ارتش و استخبارات عراق با تشکیلات گروهک تروریستی منافقین در شکنجه اسرای ایرانی گفت: «منافقین بارها در این زمینه با ما همکاری داشتند و یاد می‌آید چندین اسیر ایرانی نیز زیر دست آن‌ها به قتل رسیدند. در برخی از این شکنجه‌ها، خشونت منافقین بسیار بیشتر از ما بود. بسیاری از اسرای ایرانی با اعمال شکنجه‌های قرون وسطایی توسط منافقین در اردوگاه‌های شمال عراق در کردستان این کشور به شهادت رسیدند و در قبرستان‌های پراکنده در بیابان‌ها و تپه‌های اطراف این استان دفن شدند. به گفته او مقامات دولت مرکزی (زمان جنگ تحمیلی) در بغداد از دیدن فیلم‌های شکنجه اسرای ایرانی لذت می‌بردند این فیلم‌ها به دفتر صدام و عدی نیز ارسال می‌شد.»



مروری بر اعمال منافقین در اردوگاه‌های اسراء

در برخی از اردوگاه‌ها، منافقین آشکارا و به طور رسمی در محل اردوگاه اسرای ایرانی استقرار داشتند و همانند نگهبانان عراقی از امکانات رفاهی و استقراری برخوردار بودند. آن‌ها ضمن همکاری صمیمانه با رژیم بعث عراق، در ازای اجرای مأموریت و برنامه‌های ضد فرهنگی خود، رژیم بعث را در اهدافش یاری می‌رساند.

مطالبی که در ادامه پیش روی شماست مروری است بر عملکرد و شکنجه‌های منافقین در اردوگاه‌های عراق که برگرفته از **کتاب «پایی که جا ماند»** و همچنین خاطرات دوران اسارت آزادگان کشورمان می‌باشد. این خاطرات بیانگر مظلومیت، غربت، صبر و استقامت آزاد مردانی است که سالیان مدیدی از زندگی خود را در اسارت دشمن بوده و با صبر و شکیبایی سرمشق آزادی و آزادگی قرار گرفتند.



تغییر محتوای نامه‌ها

منافقین به کمک رژیم بعث مسئولیت سانسور نامه‌ها و شناسایی افراد با نفوذ در کسب و انتشار اخبار را به عهده گرفتند. آن‌ها علاوه بر جلوگیری از ارسال نامه‌های اسرا به ایران، در اقدامی خبیثانه به نوشتن نامه‌های جعلی به نام اسرا روی آوردند و اخباری نگران‌کننده و دروغین را از خانواده‌های اسرا به آنان می‌رساندند. از طرفی دیگر از سوی خانواده‌های شهدا نیز اخباری دروغین نظیر فوت افراد خانواده و در مواردی که اسرا متاهل بودند اخباری مبنی بر طلاق غیابی همسران آن‌ها یا اخباری از این قبیل را بین اسرا پخش می‌کردند و به اسرا تنش روانی و ضربه روحی وارد می‌کردند.

خاکسپاری در غربت

عراقی‌ها در اردوگاه ما هر چه می‌خواستند، می‌کردند. حتی اگر کسی به شهادت می‌رسید، اهمیت نمی‌دادند. در اردوگاه‌هایی که صلیب سرخ نظارت داشت، وضعیت به این شکل نبود. در عراق گورستانی برای اسرای ایرانی بود. اسرایی را که در اثر کتک، شکنجه، بیماری و سوءتغذیه می‌مردند، غریبانه در آن محل به خاک می‌سپردند. مشخصات و محل دفن آن‌ها برای هم ما نامعلوم می‌ماند.

به نقل از آزاده جانباز میکائیل

شکنجه اسراء

یکی از شکنجه‌های عراقی‌ها که به همراهی منافقین انجام می‌دادند، غسل کابل نام داشت. در فرایند این شکنجه، یک بار از سر تا نوک انگشتان پا با ضربات کابل، مشت و لگد کاملاً کبود می‌شد. در این شکنجه ابتدا افراد از آسایشگاه به شکنجه‌گاه منتقل می‌شدند. افراد به حالت چمباتمه به ترتیب می‌نشستند تا نوبت آنان فرا برسد. مرحله نخست وقتی فرد وارد می‌شد دو سه نظامی عراقی با هیکل‌های درشت با مشت و لگد فرد را به هم پاس می‌دادند، در این مرحله سر، صورت، چشم، پشت و پهلوی فرد بر اثر ضربات مشت و لگد خونین، مالین و کوبیده می‌شد. مرحله بعد فلک چوبی بود که دو سر آن را با طناب بسته بودند. آن را به دور پای فرد می‌بستند. دو نفر از منافقین هم دو طرف چوب را می‌گرفتند تا فرد پایش را جمع نکند. پاهای فرد را رو به بالا نگه می‌داشتند. سرباز دیگر با دست کلنگی، از کف پا تا انتهای ران‌ها را با ضربات محکم کبود و خونین می‌کرد و برای این که فریاد

و ناله مضروب، به گوش اسیران دیگر نرسد، در دهانش دمپایی یا قالب صابون می گذاشتند که خود وسیله دیگری برای شکنجه بود. نفس فرد بیرون نمی آمد و گاهی موجب خفگی می شد. یکی از عزیزان دانشجوی و طلبه خراسانی به این طریق به شهادت رسید.

به نقل از آزاده جانباز میکایل

شکنجه روحی - روانی

لامپ های آسایشگاه را به صورت شبانه روزی روشن می گذاشتند تا مخل آسایش اسرا شود. تلویزیون از آغاز تا پایان برنامه ها روشن بود. ما را مجبور می کردند فیلم های مبتذل ویدیویی را تماشا کنیم تا باعث آزار و شکنجه روح و روانمان شود. از رفتن به دستشویی برای مدتی طولانی ممانعت می کردند. شوک الکتریکی، خوراندن صابون به اسرا و خواباندن اسرا به روی نرمه شیشه، گماردن جاسوس در بین اسرا از طریق سازمان منافقین، بی احترامی و فحاشی به مسئولین نظام جمهوری اسلامی ایران در حضور اسرا از شکنجه های رایج در اردوگاه به شمار می رفت.

محمدعلی حبیب الهی آزاده گنبدی

پناهندگی اسرا

از برنامه های مهم منافقین، اعزام نیروهای توانمند در امر سخنرانی به اردوگاه ها و معرفی آرمان های گروهک منافقین بود. این گروهک با بزرگ نمایی مشکلات ناشی از جنگ در ایران و ارائه اطلاعات غلط و کذب در خصوص آینده کشور، سعی داشت اسرا را مأیوس کند و سپس زمینه های تبلیغ برای پناهندگی و جذب نیرو به سازمان را در بین اسرا فراهم کند. به دنبال مطرح شدن موضوع پناهندگی اسرای عراقی در ایران طی مذاکرات صلح، عراقی ها هم تلاش خود را برای پذیرش پناهنده شروع کردند. وقتی عراقی ها در جذب پناهنده تیرشان به سنگ خورد، دست به دامن منافقین شدند و از آن ها درخواست کمک کردند. منافقین هم که بیشتر نیروهای خود را در عملیات «فروغ جاویدان» از دست داده بودند، دست صدام را در این موقعیت فشرده و به دیده منت نهادند.

برهنه کردن اسراء

برای انجام تسویه حساب با اسرای مؤثر در پایداری دیگران، آن ها را در مقابل دیدگان نگهبانان عراقی شکنجه داده و بدترین توهین ها را اعمال می کردند. اگرچه عراقی ها در هنگام شکنجه اسرا را برهنه نکرده بودند، ولی منافقین در نهایت توهین به اسراء، به این قبیل کارها نیز دست می زدند.

گماردن جاسوس در بین اسراء

منافقین با گماردن جاسوس در آسایشگاه های اسراء اطلاعاتی در خصوص محل نگهداری وسایل ممنوعه از جمله خودکار، مداد، دفترچه دعا، مفاتیح، رادیو و ... را به دست می آوردند و بلافاصله به فرماندهی اردوگاه اطلاع می دادند و اخبار بین اسراء را فاش می کردند.

حمایت چشم بسته آلبانی از فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز گلستان - ۲۹ آذر ۱۳۹۵

سازمان تروریستی مجاهدین که در زمان دیکتاتوری صدام ملعون، در کشور عراق جایگاه ویژه ای برای خود تدارک دیده بودند و پادگان نظامی اشرف را نیز برای ماندن تا آخر عمر کثیفشان، در نظر گرفته و آن بیابان لم یزرع را آباد نموده بودند و تمام بیگاری های آن را عناصر چشم و گوش بسته ای که گرفتار این جنایتکاران شده بودند، انجام دادند.

سرانجام همه مردم جهان دیدند که این سران حنن فرقه رجوی بودند که با ذلت و خواری فراوان از آن کشور با وجود جنایت های بسیاری که در حق مردم عراق و به خصوص کشور عزیزمان مرتکب شدند، اخراج شده و به کشور آلبانی منتقل شدند که البته با حمایت های کشورهای حامی تروریسم، بدون هیچ دادگاهی و تنبیهی به راحتی در تیرانا مستقر شدند.

اما اکنون دولت آلبانی نیز همان اشتباهاتی را که ۳۶ سال پیش صدام جنایتکار انجام داده بود را مرتکب می شود و با اجازه دادن به این جنایتکاران جنگی، به مملکت خود و به خصوص به مردمی که به آرامی در دنیای خود زندگی می کنند، خیانت می کنند. البته تمام این کارها از طریق حمایت شدن توسط حامیان تروریسم انجام می گیرد و بوجار نشانی نمی داند که چه مارهای خوش خط و خالی را در آستین خود می پروراند و به چه جنایتکارانی در محیط آرام زندگی شهروندانش، اجازه سکونت می دهد.

دولت آلبانی در روزهای گذشته به سران جنایتکار فرقه رجوی پیشنهاد داده که بیرون از تیرانا زمین هایی به آن ها به صورت اجاره و یا تملیکی تحویل دهد تا در آنجا به ساخت و ساز مشغول شوند و برای خودشان محل سکونت ایجاد نمایند و این همان میدانی می باشد که سران ضد بشری فرقه رجوی به دنبال آن بودند و منتظر چنین فرصتی می گشتند تا بتوانند در آلبانی نیز برای خود پایگاهی نظامی ایجاد نمایند و از آنجا جنایت های خود را برنامه ریزی نموده و به دنبال خیانت های گذشته خود باشند. صد البته پشتیبانی چنین عملی نیز توسط حامیان تروریست پرور آن ها عملی می شود و باز هم این فرزندان خانواده ها می باشند که به هوای فتح تهران و تصرف ایران که در خواب هم نمی توانند آن را ببینند، در زندان های فرقه رجوی می پوسند و آزادی خود را تسلیم خواسته های غیر انسانی رجویسم می کنند.

سؤال من از رئیس جمهور و مسئولین دولت آلبانی این می باشد که چرا با وجود این همه سند جنایت ها و خیانت های سران سازمان تروریستی مجاهدین که در کشتار اکراد شیعی عراق و یا مردم مظلوم کشورمان مشارکت مستقیم داشتند و تمامی مدارک حتی شواهد زنده نیز حاضر بوده، باز هم مبادرت به پادگان سازی و مهیا نمودن بستر تروریسم در قلب اروپا می نمایند و در صورتی

که تمام کشورهای دنیا به ظاهر هم که شده به دنبال مبارزه با تروریسم می باشند و از این طرف سران آلبانی به دنبال آماده سازی بستر تروریست های طراز اول دنیا می باشند.

آیا مسئولین حقوق بشری چشم ها و گوش های خود را بر روی حقیقت بسته اند و نمی بینند که چگونه سران جانی فرقه رجوی با فریب و نیرنگ می خواهند عناصر خود را برای چند سال دیگر برای انجام عملیات های تروریستی در کشور آلبانی بیمه نموده و از خون آن ها برای هوسرانی خود سوءاستفاده نمایند؟

چرا دنیا و مردمان آزاده آن باید به جنایتکاران جنگی سازمان تروریستی مجاهدین این گونه پناه دهند در صورتی که عناصر آن حتی اجازه تماس تلفنی با خانواده های خود را نداشته و تحت شدیدترین شستشوی های ذهنی قرار می گیرند و برای اعمال تروریستی آماده می شوند؟

حمایت همه جانبه از داعش و انتقال اخبار آن ها به دنیا که از طریق رسانه های عقب مانده گروه تروریستی رجوی انجام می گیرد، دیری نخواهد گذشت که در قلب اروپا چهره واقعی خود را نشان خواهد داد و این رئیس جمهور آلبانی و مسئولین آن کشور هستند که باید جوابگوی اشتباهات خود در برابر مردم کشورشان باشند.

به امید رهایی تمام زندانیان فرقه رجوی



مرثیه ای برای مادرم



انجمن نجات مرکز خوزستان - ۲۹ آذر ۱۳۹۵

بالاخره آسمان شهر ما هم گریست و قطرات زلال اشک های آن بر زمین تشنه جنوب نشست. لکه های ابر سیاه و صدای غرش رعد و برق، من را به سالیان دور برد. روزهایی که ۱۹ بهار از عمرم گذشته بود. جوانی پر شور و سرا پا احساس تا به خود آدم خود را در کوران تند باد انقلاب دیدم. مدرسه تعطیل شده بود و من همراه دیگر همکلاسی ها در کوچه و خیابان درس انقلاب، ایثار، گذشت و فداکاری می آموختیم. از الف به واژه آزادی و استقلال رسیدیم و این بار برای ما درس اول، مرگ بر استبداد و زنده باد آزادی بود. انقلاب پیروز شد شور، شادی و نشاط همه جا را فرا گرفته بود. من از این که تمامی رنج، بدبختی و فقر مردم پایان یافته در پوست خود نمی گنجیدم.

فضای جامعه ملتهب می نمود، هرکس به دنبال گمشده خود می گشت. من در خیال ساده خود به این فکر می کردم که چگونه می توان این امید و شور مردم را به یقین تبدیل کرد؟ چگونه می توان بر زخم سالیان فقر و گرسنگی و ظلم و بی عدالتی مردم مرهم گذاشت؟ چگونه می توان درخت انقلاب را که با خون هزاران نفر آبیاری شده را به ثمر نشاند؟ چگونه می توان نان را بر سفره کارگر گذاشت؟ و چگونه به دهقان اطمینان داد که محصول از آن کسی است که رنج کشت را برده...

ظلم، بی عدالتی، تبعیض طبقاتی، فقر و گرسنگی رژیم شاه مرا به یک جوان شورشی تبدیل کرده بود که بی محابا به جریان انقلاب مردم بپیوندم. از دوران متوسطه این سؤال و تناقض، همواره مرا آزار می داد که چرا باید من و امثال من، تابستان ها در گرما و شرجی کشنده جنوب روی اسکله و داخل انبارهای کشتی برای تأمین مخارج مدرسه گونی های سنگین سیمان و شکر بار بزنیم در حالی که بودند همکلاسی های مرفه و بی درد ما که تابستان ها برای تفریح و گذران تعطیلات به شمال و یا خارج کشور می رفتند. این دوگانگی و تبعیض آزارم می داد و در افکار بچگانه خود دنبال جوابی برای این سؤال بودم. تا موج اعتراضات و تظاهرات مردمی شروع شد و من بی محابا به سیل خروشان مردم پیوستم. بعد از پیروزی انقلاب در میان خیل گروه ها و جریانات سیاسی



مختلف همچنان به دنبال گمشده ام می گشتم. تا این که آن روز فرارسید آذر ۵۸ بود که همانند همیشه برای خرید به سمت بازار می رفتم صدایی که از تنها پارک کوچک محله مان از بلندگو پخش می شد، نظرم را جلب کرد. ناخود آگاه به سمتش رفتم. دیدم جمعیتی از دختران و پسران جوان در اطراف یک تلویزیون نشسته اند و به یک نوار ویدیویی گوش می دهند.

مرد نسبتاً جوانی با شور و حرارت سخنرانی می کرد و جمعیت هر چند یکبار سخنرانی او را با کف و سوت قطع می کردند. ایستادم و گوش دادم احساس کردم سخنان او بر دل من هم نشست به آرامی در میان جمعیت نشستم. سخنران با شور و احساس از حکومت عدل امام علی(ع)، جامعه بدون طبقه که در آن فقری نخواهد بود، از مبارزه با استثمار و نابودی نظام سرمایه داری، از آزادی، مبارزه با آمریکا و از دست های پینه بسته کارگران و دهقانان سخن می گفت. احساس کردم که گمشده سالیان خود را توانسته ام پیدا کنم. با این جریان رفتم و تمام وقت و توان خود را صرف تحقق اهداف و شعارهای آن ها کردم دیگر در خانه بند نبودم سال ۶۰ با آغاز مبارزه مسلحانه بر سر یک دو راهی مرگ مادر و انتخاب سازمان قرار گرفتم. سازمان از ما خواست که از شهرمان خارج شویم در همان زمان مادرم را خانواده برای انجام یک عمل جراحی کلیه به شیراز می بردند. یک روز به صورت تصادفی برادرم را در یکی از شهرهای مجاورمان دیدم. به من گفت مادرمان سرطان کلیه دارد داریم او را برای یک عمل به شیراز می بریم پزشکان اینجا او را جواب کرده اند و احتمالاً دیگر زنده نخواهد ماند، دوست دارد برای آخرین بار تو را ببیند. لحظه ای درنگ کردم تمامی خاطرات سالیان با مادرم به یاد آمد. از این که ممکن است دیگر او را نبینم دلم گرفت ولی باز در آخرین لحظه توصیه های مسئولین سازمان به یاد آمد که باید برای خوشبختی، رفاه و آسایش مردم از خانواده گذشت.

بین سازمان مجاهدین و آخرین دیدار با مادرم و خداحافظی با او سازمان را انتخاب کردم و او را در سخت ترین شرایط تنها گذاشتم.

از ترس دستگیری و اعدام با هزاران بدبختی و پیمودن مسافت طولانی در کوه و دشت خودم را به عراق و قرارگاه اشرف رساندم تا مدینه فاضله سازمان، الگوی جامعه بی طبقه توحیدی، آزادی و مبارزه با امپریالیزم را به عینه تجربه کنم. آنجا بودم که برهوت آرزوها و سراب خیالات خود را یافتم. گویی سقف دنیا بر سرم خراب شد. وقتی که واژه های کی، کجا، چگونه، چه وقت، چرا از طرف رجوی به عنوان خط قرمز ما ترسیم شد خود را در جهنم توهّمات احمقانه خود یافتم. ۲۵ سال بر من و همه ما چنین گذشت.

سالیان در برهوت اندیشه های فرقه ای و کنترل ذهن و شستشوی مغز. سالیان بی خبری مطلق از دنیای واقعیت ها و گذر سال های طولانی بدون داشتن حتی یک خبر از خانواده و عزیزان. عشق ممنوع، عاطفه ممنوع، فکر کردن به خانواده و عزیزان ممنوع، همسر ممنوع، بچه ممنوع و خروج ممنوع.

به آلبانی که آمدم، دیدم اگر تغییر نکنم نابود می شوم. بهتر است تغییراتی در نوع نگاه و نگرش به جهان پیرامون به وجود آورم. به کلبه هایی رسیدم: کلید تغییر خواستن، کلید خالی کردن و تخلیه ذهن از تعصب باورهای رجوی و به دست آوردن و جایگزین کردن یک باور مثبت، کلید مهم تر دست زدن به عمل بود.

به یاد آوردم که عظمت زندگی به علم نیست به عمل است نباید منتظر باشی به اهداف بررسی بلکه باید انتخاب کنی. ما نتیجه افکار خودمان هستیم انسان اگر می تواند باید پرواز کند. اگر نتوانست بدود و اگر نمی تواند بدود راه برود و باید تحت هر شرایطی



حرکت رو به جلو را ادامه دهد. من دویدم تا بتوانم در گام بعد پرواز کنم پرواز از دنیای تنگ و تاریک با مناسبات فرقه ای رجوی و آزاد کردن روح، ذهن و ضمیر از غل و زنجیرهای اسارت سالیان و پرواز به دشت بیکران اندیشه های دست یافتنی و زیبا...

سعید . م.....آلبانی

... در انسان شناسی فرقه ای سازمان مجاهدین خلق، نه تنها آزادی و دموکراسی نیاز طبیعی انسان نیست، بلکه مانع رشد وی و اتصالش به رهبری خاص الخاص می شود؛ چرا که فکر و ذهن انسان غیر رهبر، قاصر و ناتوان است. نتیجه این می شود که دموکراسی فسادآور است نه صلاح آفرین. صلاحیت - که مقوله ای ایدئولوژیک است - فقط خاص "مراد" است و از این منبع است که فیض اش به مریدان می رسد مریم رجوی در نشست عمومی (در فرقه) گفته است:

"هر کس در طول زندگی خود، خصلت ها و بدآموزی های فردی و طبقاتی به دور خود تنیده، که مانع از کسب فیض از رهبر خارج از خود می شود. هر کس خود را پیشوا و رهبر خود بداند، در قهر اندیشه های خود است. باید این سنگ قبر را بردارید و خود را به نقطه ای در خارج از خود وصل کنید؛ (یعنی خود را به رجوی وصل کنید و او را پیشوا و امام خود بدانید). دو شاخه خود را به پرز رهبری وصل کنید و از او انرژی بگیرید."

این تعبیر فهمیده اروانی که "هر کس باید با پای مریم و با سر مسعود راه برود"، بدین معنی است که اگر یک لحظه رابطه "مرید" با "مراد" قطع شود، سقوط وی حتمی است. به فکر و اندیشه خود نباید اعتماد کرد؛ چرا که فکر و اندیشه مستقل و منقطع از رهبری، همواره خطاکار است.

به همین دلیل است که "آگاهی" مریدان بزرگ ترین آفت رهبری یک فرقه است. "آگاهی" وسیله "آزادی انتخاب" است یا بدان منتهی می شود؛ بنابراین نه تنها ضرورت ندارد بلکه مانع تبعیت محض افراد از "مرکز" و "سر" تشکیلات می شود. "حصار آهنین" برای یک فرقه بسته ی تروریستی، مثل اکسیژن برای تنفس آدمیان است. هیچ نوع ارتباط و تبادل فکر و اندیشه بین افراد با محیط خارج از تشکیلات نباید وجود داشته باشد.

در فرقه ای این چنینی، فقط اخبار و اطلاعاتی اعتبار دارد که از کانال "سازمان" منتقل شود. تحلیل های مبتنی بر چنین اطلاعات و اخباری نیز همان خواهد بود که سران تشکیلات به دنبال آن هستند و همه حاکی از "رشد" و "تعالی" و "رسیدن به اهداف" و "نزدیکتر شدن به پیروزی" است!

انسان در چنین حصار، تک بعدی، سطحی نگر، مطیع، زودباور و تسلیم به "مراد" و گرفتار خوش بینی ها و بدبینی های افراطی - بنا به خواسته و بسته به تمایل تشکیلات - خواهد بود. کسانی که در حصار اردوگاه ها و قرارگاه های سازمان در عراق به سر می برند، همه جهان را از همان زاویه محدود آنجا می بینند؛ فقط "مسعود" و "مریم" اند!

نقل از کتاب: سازمان مجاهدین خلق - پیدایی تا فرجام جلد ۳

به کوشش جمعی از پژوهشگران

صفحه های ۵۱۹ و ۵۱۸

همایش "آسیب های اجتماعی گروه های مخرب"

در دانشگاه آیت الله حائری میبد برگزار شد.

سایت ایران اینترلینک - ۲۹ آذر ۱۳۹۵

نخستین همایش "آسیب های اجتماعی گروه های مخرب" صبح روز سه شنبه ۲۳-۰۹-۹۵ در سالن آمفی تئاتر دانشگاه آیت الله حائری میبد برگزار شد.

به گزارش روابط عمومی دانشگاه، همایش "آسیب های اجتماعی گروه های مخرب" با محوریت بررسی شیوه های کنترل ذهن و مغز شویی در فرقه ها با ارائه مصادیقی از گروه تروریستی مجاهدین، صبح روز سه شنبه ۲۳ آذر با حضور مسئولین استانی، شهرستان و جمع کثیری از اساتید، دانشجویان و شهروندان میبدی در سالن آمفی تئاتر دانشگاه برگزار شد.



در ابتدای این همایش دکتر عباس کلانتری رئیس دانشگاه، ضمن خیر مقدم به مدعوین و میهمانان و تبریک هفته وحدت و هفته پژوهش و فناوری، آفت دنیای امروز را بحران هویت، خشونت و افراطی گری و نیز فرقه گرایی دانست و راه برون رفت از این بحران را پژوهش، آموزش و بصیرت افراد به ویژه دانشجویان به عنوان افسران جنگ نرم بیان کرد.

وی اظهار داشت: دانشگاه آیت الله حائری میبد با توجه به نیاز فکری موجود در سطح جامعه و با عنایت به رسالتی که بر دوش مراکز علمی و قشر فرهیخته جامعه وجود دارد آمادگی خود را جهت برگزاری و تداوم چنین همایش ها و سلسله کارگاه های روشنگرانه و بصیرت افزا اعلام می کند.

سپس یغمایی مسئول انجمن نجات استان یزد به تشریح سابقه تشکیل انجمن، برنامه ها و فعالیت های آن پرداخت.



در ادامه دکتر ابراهیم خدابنده، کارشناس مسائل فرقه شناسی و مدیر عامل انجمن نجات تهران که از سال ۱۳۵۹ جذب گروه تروریستی مجاهدین شده و مدت ۲۳ سال در این تشکیلات فعالیت داشت و به مقام کاردار سیاسی و معاونت امور بین الملل فرقه مجاهدین رسیده بود و نیز مهندس ایرج صالحی که از سال ۱۳۶۴ از کشور خارج و به گروه تروریستی پیوسته و مدت ۱۹ سال در این گروه فعالیت داشته به عنوان سخنرانان این همایش ضمن معرفی و ارائه بیوگرافی خود و بیان خاطرات، پیرامون چگونگی و شیوه جذب جوانان و افراد توسط گروه تروریستی و تأکید آن ها به جذب دو قشر نخبه علمی و ثروتمند، روش های شستشوی مغزی و همچنین اصول، اعتقادات و برنامه های مجاهدین و نحوه توطئه اجانب علیه نظام جمهوری اسلامی، راهکارهای مقابله با مدیریت ذهن و جلوگیری از مغزشویی و... سخنان مبسوط و مشروحی بیان داشتند و به سؤالات حاضرین پاسخ دادند.



پایان بخش این همایش بازدید از نمایشگاه جذاب مجموعه تصاویر، گزارش ها و اقدامات گروه های تروریستی و نیز امضا بیانیه انجمن نجات توسط حاضرین در محکومیت فرقه ها و گروه های تروریستی به خصوص فرقه ضاله مجاهدین و آمادگی همه جانبه

جهت مقابله با هرگونه تجاوز آنان و نیز لزوم قرار دادن نام گروه مجاهدین در لیست گروه های تروریستی توسط مجامع بین المللی بود.



شایان ذکر است انجمن نجات توسط جمعی از اعضای سابق مجاهدین با هدف نجات افرادی که هنوز در اسارت ذهنی و حتی عینی این فرقه پلید در عراق هستند و کمک به خانواده های رنج کشیده آنان و برقراری پیوندهای عاطفی از دست رفته و رشته های گسسته آنان با خانواده و نیز افشاگری بر علیه فرقه تروریستی رجوی و آگاه نمودن جوانان پرشور و پاک طینت از واقعیات درون گروه به منظور جلوگیری از به اسارت در آمدن آنان در چنگال اهریمنی فرقه تأسیس شده و این همایش باشکوه توسط دانشگاه آیت الله حائری میبد با همکاری انجمن نجات استان برگزار گردید که مورد استقبال بسیار خوب مسئولان، اساتید، دانشجویان و شهروندان قرار گرفت.



کتاب سراب آزادی - بیست و پنج سال با سازمان مجاهدین خلق - مریم سنجابی

مصاحبه با خانم طاهره خمر یادگار، همسر آقای غلام سنگپری اسیر فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز سیستان و بلوچستان - ۲۴ آذر ۱۳۹۵

- خانم خمر با تشکر از حضور شما در دفتر انجمن، لطفاً مختصری خودتان را معرفی کنید؟

طاهره خمر یادگار هستم متولد و ساکن زهک، همسر آقای غلام سنگپری که سال هاست اسیر مجاهدین شده و از ایشان خبری نداریم. وضعیت زندگی من را که در جریانید، در شرایط سخت مالی به سر می برم و از زمان رفتن همسرم دیگر حقوق دریافت نکردیم و در شرایط خیلی سختی دخترم را بزرگ کردم و خودم هم مشکلات و بیماری های زیادی دارم.

- بیوگرافی کوتاهی از همسرتان بگویید؟

همسرم مرد معتقدی بود. او در ارتش خدمت می کرد و زمان جنگ تحمیلی به جبهه اعزام شد اما از بخت بد اسیر شد، زیر شکنجه طاقت نیاورده و فریب مجاهدین را خورده و به این گروه ملحق شده است.

- آیا در این سال ها با ایشان تماسی هم داشتید؟

نه خیر، دریغ از یک بار تماس. فقط در یک مرحله که به همراه خانواده ها به عراق رفتیم، همسرم را دیدم ولی موفق به صحبت و ملاقات با او نشدم.

- چطور متوجه شدید که همسرتان جذب مجاهدین شده است؟

تا سال ها نمی دانستم که جذب مجاهدین شده است. بعد از مدتی که از جبهه برنگشت، برای مراحل اداری دریافت حقوق به ارتش مراجعه کردم که آن ها به من گفتند همسرت زنده است و در پایگاه مجاهدین است.

- پیام شما و فرزندان برای همسران چیست؟

از همسر می خواهم برگردد تا این چند صباح باقی مانده عمرمان را در کنار هم به اتفاق دخترم و نوه مان زندگی کنیم.

- درخواست شما از مجامع حقوق بشری برای پیگیری وضعیت همسران چیست؟

دست ما برای رسیدن به عزیزانمان کوتاه هست و کاری از ما بر نمی آید اما مجامع حقوق بشری تنها کسانی هستند که در این مورد می توانند کاری بکنند، درخواستم این است که سریعاً اقدام کنند.

- عملکرد انجمن در این سال ها را چگونه دیدید و آیا مثمر ثمر بوده است؟

بله اقدامات انجمن خیلی مفید بوده. در این سال ها صدها نفر به واسطه همین اقدامات توانستند از مجاهدین جدا شوند.

- درخواست شما از همسران چیست؟

فقط می خواهم برگردد. همه ی ما دوستش داریم و منتظر بازگشتش هستیم. من، دخترم، برادران و خواهرانش، همه دوستش داریم.

- پیام شما به مسعود رجوی چیست؟

خدا لعنتش کند زندگی را از ما گرفت..... خدا زندگی را از او بگیرد.

- پیام شما به مریم رجوی چیست؟

او هم مثل مسعود رجوی.... خدا لعنتش کند خدا سرنگونش کند.

- چه آینده ای برای گروه مجاهدین می بینید؟

آینده ای با ضلالت تمام دارند.... دعای مادرها و خانواده ها این گروه را از هم می پاشد.

- اخبار گروه را از چه طریق پیگیری می کنید؟

من متأسفانه دسترسی به اینترنت و نرم افزارهای موبایلی ندارم اخبار را از طریق همین تماس ها که گاهی با شما می گیرم، دریافت می کنم و یا اگر تلویزیون خبر در مورد آن ها پخش کند.

باتشکر از خانم طاهره خمر یادگار برای حضورشان در این مصاحبه، امید است به زودی شاهد رهایی همسر ایشان از اسارت فرقه رجوی باشیم.

دیدار با خانواده عبدی



انجمن نجات مرکز تهران - ۱۶ دی ۱۳۹۵

خانم عبدی یکی از مادران فعال در انجمن نجات تهران می باشد که برای آزادی پسرش (احمد) بسا رنج ها و مشقت های فراوانی را به جان خریده است. حضور مداوم و داوطلبانه این مادر قهرمان طی سال های ۸۹ الی ۹۲ جلوی قرارگاه اشرف، خود گویای تمام آن چیزی است، که شاید زبان قاصر به توصیف و تمجید از آن باشد.

خانم عبدی همواره در این سالیان می گفت: " فقط یک چیز می خواهم و آن این که بتوانم با احمد دیدار داشته باشم و وی را در آغوش بکشم."

و فی الواقع؛ گرمای آغوش مادر برای احمد نیز یادآور تمام آن چیزی خواهد بود که در گذر زمان غبارآلود شده است.

چند روز پیش در تماس تلفنی که با مادر گرمای مان داشتیم، متوجه شدیم آقای عبدی در بستر بیماری اند و ناخوش احوال هستند. لذا تصمیم گرفتیم برای عیادت و عرض ارادت به این خانواده گرمی چند دقیقه ای را خدمت ایشان باشیم.

دقایقی را در خانه ایشان بودیم و پای دلتنگی های مادر نشستیم.

خانم عبدی می گفت: «حقیقتاً دیگر توان قبل را ندارم. پدر احمد (آقای عبدی) نیز به دلیل سانحه ای که برایشان پیش آمد، مریض احوال هستند. خونریزی مغزی کرده اند و به دلیل این که از قبل نیز بیماری قلبی داشته اند، دکترها نمی توانند وی را عمل کنند و از همه چیز مهم تر این است، که آقای عبدی در وضعیتی که برایشان پیش آمده است و خونریزی مغزی باعث اختلال در حواسشان شده است، تنها چیزی که همچنان به یاد دارد، پسرش احمد است و مستمراً احمد را صدا می کند. خیلی دوست داریم صدای احمد را بشنویم.»

آیا رجوی با شرف زیست؟ یا باشرف مُرد یا خواهد مُرد؟



انجمن نجات مرکز کرمانشاه - ۱۸ آذر ۱۳۹۵

مجیزگویان رجوی که بیشترین خیانت را به خلق و منافع خلق نموده اند اکنون در سالگرد میرزای جنگل، پایداری کوچک خان و خیانت به وی را سرمایه ضد انقلابی رجوی کرده و از آن برای سوء استفاده مقطعی بهره برداری می کنند.

رجوی ها در بالاترین مدار برای توجیه جنایات و خیانت های خود از پیامبر اسلام، خون امام حسین و شعار هیهات منه ذله سوء استفاده کرده و می کنند و همه حرکت های انقلابی و اعتقادی از صدر اسلام تا کنون را به خود ختم می نمایند.

کوچک خان در انقلاب مشروطه در تبریز و جنگ قزوین شرکت داشت، در جنگل تا آخرین نفس ثابت قدم ماند، یخ زد و به عهد خود وفادار ماند و در آخر گفت با شرف زیستم و با شرف مُردم. آیا رجوی هم همین راه را رفته است؟؟؟

آیا کوچک خان در عراق با صدام بود و بعد از عملیات های مشترک علیه خلق ایران و یا بمباران شهرها و روستا های ایران توسط صدام، او هم مثل رجوی برای تفریح و دستخوش گرفتن به جزیره السیاحی بغداد می رفت؟ و روی کشتی تفریحی صدام جایزه اش را دریافت می کرد؟

اگر رجوی خود را تداوم ستارخان، باقرخان، خیابانی ها، پسیان ها، کوچک خان و مصدق می داند آیا یکی از آن ها دیناری، دلاری و درهمی از خارجی گرفتند؟

آیا آن ها مثل رجوی جاسوس علیه ملت خود برای بیگانه بودند؟

خیر. به همین دلیل بود که آن ها می توانستند بگویند با افتخار و با شرف زیستند و با شرف هم مُردند. اما رجوی با خفت و خواری در سوراخ موش مخفی شده است و ابداً نمی تواند از هیچ انقلابی دم برآورد. این را ملت ایران و گواهان سال های خیانت و جنایت او در همدستی با قصاب ملت ایران یعنی صدام می گویند.

هیچ انقلابی و شبه انقلابی نمی تواند برای بیگانه علیه ملت خود جاسوسی کند تا از آن طریق به نان و نوایی برسد. اما رجوی از تمامی این مرز سرخ ها عبور کرده بود و دیگر هیچ مرزی را نمی شناخت.

اکنون اگر سردار جنگل بود آنچنان پس گردنی به رجوی می زد که هرگز نام او را بر زبان نیاورد.

منافقین حتی به نیازهای اولیه مان در زندان توجه نمی کردند



سایت هابیلیان - به مناسبت سالروز تجلیل از اسرا و مفقودین - ۲۵ آذر ۱۳۹۵

در سال های نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دولت بعث عراق، گروهک کومله، منافقین و دیگر گروهک های تروریستی هدف سیاسی مشترکی مبنی بر سرنگونی نظام نوپای جمهوری اسلامی داشتند؛ موضوعی که به همکاری گسترده و فراگیر رژیم صدام و گروهک کومله و گروهک تروریستی منافقین انجامید. در نتیجه، در اواخر سال ۱۳۵۹، تلاش وسیعی بین سازمان منافقین و گروهک کومله برای ایجاد جبهه واحدی علیه جمهوری اسلامی آغاز شد. رژیم عراق نیز امکانات فراوانی را در اختیار این گروهک ها گذاشت که در نهایت، مقابله ملت ایران این وحدت و همکاری میان منافقین و کومله را بی ثمر کرد.

۱۹ شهریور ۱۳۶۲ گروهک تروریستی منافقین و کومله از طریق نفوذی های خود میان نیروهای بسیجی و سرباز و پیشمرگه کرد، آنان را تحت محاصره خود درآورده و عده زیادی را به شهادت رساندند و ۲۴ نفر را به اسارت گرفتند. جانباز آزاده **اصغر اقلیدی** یکی از این اسرا بود که مدت ۶ ماه و ۱۰ روز را در زندان های گروهک های کومله و منافقین سپری کرد.

اصغر اقلیدی ۱۳ آبان ۱۳۴۲ در روستای سیوند مرودشت در استان فارس به دنیا آمد. پدرش کشاورز و مادرش خانه دار بود. تحصیلاتش را تا کلاس پنجم ابتدایی به اتمام رساند و در کنار پدر به کشاورزی پرداخت. سال ۱۳۶۲ به خدمت سربازی اعزام شد. قبل از آن نیز در جبهه جنوب به عنوان بسیجی با رژیم بعث عراق می جنگید. پس از گذراندن دوره آموزشی در پادگان ۰۵ کرمان، برای آموزش تکاوری به مدت یک ماه به تهران منتقل شد و در پی تحرکات گروهک های کومله و دمکرات و ناامن شدن منطقه کردستان، اصغر اقلیدی و دیگر همزمانش به آن مناطق اعزام شدند.

اصغر اقلیدی ۱۹ شهریور ۱۳۶۲ با دیگر همزمانش برای عملیاتی راهی روستای نسیان در منطقه عملیاتی بانه و سردشت شدند. پیشمرگان کردی که نفوذی گروهک منافقین و حزب کومله بودند آن ها را به روستا هدایت کرده و به اربابان خود اطلاع دادند. گردانی که جایی را به عنوان سنگر و پناهگاه نداشتند، ناگهان خود را در محاصره منافقین و کومله ها دیدند. آن ها با تمام قوا تا زمانی که مهمات داشتند، جنگیدند.



همه گردان ۳۰۰ نفره ای که برای این عملیات حضور داشتند شهید شدند جز ۲۴ نفر که به خاطر به اتمام رسیدن مهمات شان به اسارت درآمدند.



شرحی بر مصاحبه با آقای اصغر اقلیدی:

سال ۱۳۶۲ به خدمت سربازی اعزام شدم. پس از دوره تکاوری ما را به منطقه عملیاتی بانه و سردشت در کردستان منتقل کردند. مقر اصلی ما در پادگان پسوه بود. در درگیری ها با حزب کومله و دمکرات به دلیل گذراندن دوره تکاوری ابتدا ما را به مناطق تحت درگیری اعزام می کردند. برای عملیات های مختلفی به مناطق بانه، رود، سردشت، مریوان و نقده می رفتیم.

پس از آن که مطلع شدیم گروهک های کومله و دمکرات و منافقین بر روستای نسیان مسلط شده اند عصر ۱۸ شهریور ۱۳۶۲ به قصد پاکسازی عازم آنجا شدیم. بعد از طی مسافتی طولانی، ساعت ۳ بامداد به روستا رسیدیم.

۸ پیشمرگ کُرد در این عملیات ما را همراهی می کردند که در واقع نفوذی گروهک های کومله و دمکرات بودند. آن ها ما را جایی نشانند که در صورت درگیری پناهگاهی به عنوان سنگر نداشتیم. پیشمرگان برای شناسایی به روستا رفتند و تأکید کردند که هیچ تیراندازی صورت نگیرد. هوا کمی روشن شده بود که ما خود را در محاصره گروهک ها دیدیم. آن ها تعدادی از زنان و مردان اسلحه به دست روستا را نیز با خود همراه کرده بودند.

درگیری شدیدی از ساعت ۷ صبح تا ۱۲ ظهر اتفاق افتاد. مهمات مان تمام شده بود و همه شهید یا مجروح بودند. نیروی کمکی هم نرسیده بود. جنگنده ای هم اقدام به انداختن راکت می کرد که به دلیل نداشتن گرای دقیق به خودمان می خورد یا در جایی که دشمن نبود اصابت می کرد. ساعت ۱۲ صدای تیراندازی قطع شد. آن ها جلو آمدند و برای زدن تیر خلاصی اقدام کردند. خیلی از مجروحین را این گونه به شهادت رساندند. ما ۲۴ نفر از این عملیات زنده ماندیم که همه مجروح بودیم. من هم از ناحیه پا مجروح شده بودم. ما را به اسارت گرفتند. آمار شهدا بیش از ۲۰۰ نفر بود.

در این عملیات هر ۳ گروهک کومله، دمکرات و منافقین با هم همکاری داشتند.



حدود ۶ روز پیاده راه رفتیم تا به زندانی در سلیمانیه عراق رسیدیم. شرایط خیلی سختی بود. با آن وضع مجروحیت با پای پیاده، زخم ها خونریزی می کرد. از طرفی باند یا دارویی نداشتیم. زخم پایم خونریزی کرده بود. در روستایی که در حال عبور از آن بودیم از روی زمین پارچه ای پیدا کردم و پایم را با آن بستم. توهین های زیادی از آنان شنیدیم. دست و چشم مان را بسته بودند. گاهی که از شدت جراحت قادر به راه رفتن نبودیم چنان ما را هل می دادند که با صورت به زمین می خوردیم. در مسیر عبور از چند روستا مردم آنجا به ما کفش و سنگ پرتاب می کردند؛ حتی روی صورت بعضی از بچه ها نجاست می ریختند. در مسیر غذایی به ما نمی دادند. بعضی از اهالی روستاهای دیگر برای ما نان می آوردند. در مسیر ما را بازجویی می کردند. اگر متوجه می شدند کسی تیربارچی یا آر پی جی زن است فوراً او را می کشتند. پس از تحمل سختی های بسیار به سلیمانیه رسیدیم.

روی کوه های سلیمانیه زمین را به صورت کانال حفر کرده بودند. چوب هایی را روی کانال گذاشته بودند و آن را با خاک پوشانده بودند. اگر کسی از آنجا عبور می کرد متوجه ما نمی شد. جای تنگی داشتیم. برای اندازه گیری محل خواب هر فرد اندازه طول یک خودکار به علاوه ۴ انگشت با ذغال خط می کشیدند که این خط معرف جای یک نفر بود. به سختی می توانستیم روی پهلوی دراز بکشیم و بخوابیم. در این مدت اگر در عملیاتی تلفات می دادند به اندازه تلفاتشان از اسرا بیرون می کشیدند و آن ها را به شهادت می رساندند. در مدتی که ما آنجا بودیم قاسم لو، بنی صدر و مسعود رجوی به زندان آمدند و بازدید کردند.

شرایط بهداشتی اسفناکی داشتیم. کف کفش های ما را تا نصفه بریده بودند که فرار نکنیم. ماهی یک بار کف پاهای مان پوست می انداخت. زمستان سرد سلیمانیه را با زیرپوشی که از پشت کامل پاره شده بود گذراندم. برای آب خوردن هم با محدودیت روبرو بودیم و خبری از حمام نبود. در مدت هفت ماهی که در اسارت بودم حمام نرفتم. چند مدتی یک بار لباس هایمان را در تشت آبی می ریختیم و آن را روی آتش می گذاشتیم تا تمیز شود. سطح آب تشت را شپش ها می پوشاندند و آن ها را با دست بیرون می ریختیم. یک ماه زخم پایم عفونت داشت. زخم را فشار دادم و گلوله به همراه چرک از پایم بیرون آمد. یکی از دوستان که کتفش زخمی بود، بر اثر جراحت شدید دستش خشک شد و از کتفش جدا شد.

بچه ۱۶ ساله ای که از اصفهان بود. یکی دو سال از اسارتش می گذشت که در زندان موهایش سفید شده بود.

حدود ۳۰۰ نفر اسیر بودیم که بعضی از آن ها ۲ الی ۳ سال از اسارت آن ها گذشته بود.

صبح ما را برای بیگاری می بردند. چند نفر سنگ بزرگی را روی پشتمان می گذاشتند که باید به بالای کوه می بردیم. چند کیلومتر آن را حمل می کردیم. ساعت یک ظهر می رسیدیم بالای کوه و یک قرص نان به ما می دادند و باز برمی گشتیم که سنگ بعدی را ببریم. این بیگاری ها بیشتر به منظور جلوگیری از فرار ما صورت می گرفت و با آن سنگ ها برای روستاییان خانه می ساختیم. در مسیر بلوط هایی را از زیر درختان جمع می کردیم و با آن ها خود می آوردیم و با آن ها شکم خود را سیر می کردیم.

تپه بزرگی بود که ما گل آن را می کندیم و در گونی می ریختیم. یک هکتار زمین را که مثل کوه بود صاف و هموار کردیم و برای کشاورزی از آن استفاده کردند.



در زندان سرهنگ و خلبان هم داشتیم؛ ولی حجم کارمان در بیگاری یکی بود.

به آن ها می گفتیم چرا با هموطنان خودتان اینگونه رفتار می کنید پاسخ می دادند از این رژیم خوشمان نمی آید. با اسلام ...آزاد می کردند بین منافقین و ایران آتش بس اعلام می شد. روز ۲۹ اسفند ۱۳۶۲ پس از ۶ ماه و ۱۰ روز آزاد شدم.

... انسان رجویسم می بایست آنقدر شستشوی مغزی شود، آنقدر از خود تهی شود، آنقدر پل های پست خود را خراب کند تا بدون بازگشت شود بها و فدیة دهد، کار کند اطاعت و ستایش کند و آنقدر تارهای بیهوده و دست و پاگیر بر گرد خود بتند تا هیچ حرکتی که نشانه ی مقاومت ذهنی او باشد از او سر نزنند...

ایده آل رجوی این است که انسان تحت سلطه، پا هم نداشته باشد که بر پاهای خود راه برود بلکه همواره باید بر پاهای رهبرش راه برود و حتی دست نداشته باشد تا مگسی را از روی صورتش برهاند و آنقدر محتاج و فقیر باقی بماند که برای نوشیدن لیوانی آب نیازمند رهبری و ثنا گفتن و سجده کردن به او باشد...

انسان رجویسم هیچ حق و حقوقی ندارد او هیچ چیز از خود ندارد. و جز بدهکاری هیچ چیز ندارد. انسان رجویسم مالکیت به هیچ چیز در دنیا ندارد. پول، سرمایه، زمین، خانواده، فرزندان، همسر و حتی جسم و خون، روح، جنسیت، عاطفه، عشق و احساسات خود را صاحب نیست.

هر فرد می باید انسان عادی و زمینی و طبیعی نباشد فرد می باید نوعی انسان جدید ذوب شده حل و اشباع شده در خود رجوی باشد تا رجویسم پا بگیرد و در کارها به مثابه ابزار به کار آید. مثل دست و پا و چشم و گوش که از اندام انسان است و همه می توانند از یک نقطه با دستور مغز به کار گرفته شوند و عمل نمایند.

نقل از کتاب: کنترل نیرو

نویسنده: مهدی خوشحال

صفحه های: ۳۳۷-۳۳۵-۳۳۴

فرازی از کتاب "در قلمرو سایه ها، جستارهایی در روان شناسی فرقه ها"

نوشته احسان احمدی و سمیه شاه حسینی



محمدی - انجمن نجات مرکز - ۲۱ آذر ۱۳۹۵

قسمت اول

کتاب «در قلمرو سایه ها» نوشته ی احسان احمدی و سمیه شاه حسینی توسط انتشارات نارگل در تابستان ۱۳۹۴ به چاپ رسیده است. این کتاب مشتمل بر یازده فصل است و خواننده را با مسائل روانی شناسی مختلفی پیرامون فرقه ها روبرو می کند. مؤلفان کتاب بر آن بوده اند تا با نگاهی به فرق عرفانی و چرایی شکل گیری آن، به بُعد روانشناسی این قضیه نیز نگاهی ببندازند. کتاب مزبور با مقدمه ای آغاز می شود که در آن انگیزه تألیف کتاب بیان شده و از ظهور فرق کاذب، با عنوان «فرقی فریب دهنده» و «خیاطان جادویی» یاد شده است.

از جمله مطالبی که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته عبارتند از:

فرقه ها چیست؟ چرا و چگونه شکل می گیرند؟ چه اهدافی را دنبال می کنند؟ نقش آن ها در معادلات ثروت و قدرت در دنیای کنونی چیست؟ چه خطراتی برای فرد و جامعه دارند؟ از چه شیوه هایی برای عضوگیری و نگه داشتن افراد استفاده می کنند؟ آیا ساختار فرقه ها با هم فرق دارد؟ آن ها چه آسیب های روانی را به اعضای خود وارد می کنند؟ رهبران فرقه ها چه ویژگی هایی دارند؟ چگونه می توان از خطرات فرقه ها پیشگیری کرد؟ و زندگی پس از فرقه، برای کسانی که از فرقه ها جدا می شوند چگونه خواهد بود؟

در ایران پس از انقلاب اسلامی، با سرمایه گذاری عظیم دستگاه های نظام سلطه جهانی، شاهد ظهور مسلک ها و گرایش های غلطی هستیم که در درون جامعه اسلامی به دنبال به تور انداختن افراد و مجموعه های مذهبی هستند. عوامل متعددی را می توان برای ظهور و رواج این نوع فرق در جامعه اسلامی یاد کرد که از جمله این موارد ناآگاهی مخاطب از اسلام، پایین بودن سطح

مطالعه مردم در این زمینه و یا نارتباط دانستن این قبیل فعالیت ها با گروه های بزرگ تر که هدایت آن ها در خارج از مرزهای ایران صورت می گیرد.

احسان احمدی نویسنده ی کتاب «در قلمرو سایه ها» می گوید:

فرقه ها به عنوان یکی از شکل های زندگی اجتماعی انسان همواره با پیچیدگی ها و رازآموزی های خاص خود همراه بوده است. بسته بودن فضای فرقه ها، عدم شفافیت، اطلاعات و عقاید آن ها موجب شده تا ناظران بیرونی هرگز به مبانی عقیدتی و تعلیم یک فرقه نپردازند و حداکثر، گزارشی رتوش شده از آرای فرقه ها را مطرح سازند.

در کشور ما بررسی فرقه ها عموماً معطوف به نقد و مطالعه فرقه ها از حیث کلامی و اعتقادی آن ها است و در کمتر اثری به بررسی وجوه روانشناسانه پیدا و پنهان در رفتارها و مکانیسم ها و آموزه های فرقه ها پرداخته شده است، بنابراین در تعریف فرقه باید ابتدا متوجه این نکته باشیم که با یک ساختار روانی طرف هستیم نه صرفاً با یک نهاد اجتماعی، به عبارت دیگر فرقه بیش و پیش از آن که یک نهاد اجتماعی باشد یک ساختار روانی است.

فرقه ها محصول یک رشته آسیب های روانی هستند و علت رشد و گسترش آن ها، آسیب های روانی است. اصول و مکانیسم تفکر فرقه ای به نوبه ی خود به انواعی از آسیب های روانی مبتلا است که موجب تشدید بسیاری از آسیب های روانی در اعضا و هواداران خود می شود.

اقسام فرقه ها عبارتند از: مذهبی، تجاری، مشاوره ای و خودیاری، سیاسی، فرقه های سری.

علل شکل گیری فرقه ها را می توان حاصل فشارهای مذهبی و سیاسی حاکم بر جامعه، فرصت طلبی و جاه طلبی برخی فرقه سازان، هدف های سیاسی و اجتماعی، نوعی پاسخ اشتباه اجتماعی به یک نیاز روانی، مقاومت در برابر کلونی سازی اجتماعی، نوعی واکنش ضد اجتماعی، پیوند تمدن ها و یا افزایش میزان تمدن ها دانست.

مواردی نظیر: رهبر فرقه مستحق بهره مندی از همه مواهب، یا خوبی و بدی افراد بسته به دوری یا نزدیکی به رهبر فرقه، یا تحت هر شرایطی دیگران مقصر هستند نه رهبر فرقه، یا اینکه نزدیک ترین افراد در معرض بیشترین خطرات فرقه، از جمله مواردی است که در تفکرات فرقه ای به چشم می خورد.

نگاه ابزاری به انسان، نوعی دیگر از چالش های موجود در تفکر فرقه ای است. دامن زدن به حس خودبزرگ بینی و رازآمیزی رفتارها و تعلیم در فرقه، سوءاستفاده از شکست های روانی و اجتماعی افراد، پایین نگه داشتن سطح اعتماد به نفس، تعلیم غیرمستقیم به افراد تازه وارد به وسیله نوعی رفتار با اعضای قدیمی، ریاکاری معنوی و زهدنمایی از عواملی است که موجب جذب افراد به فرقه ها می شود.

افراد پس از ورود به فرقه شیوه ی زندگیشان تغییر می کند، در واقع قطع و محدودسازی روابط با بیرون از فرقه، تشخیص فرقه ای، محدودسازی دریافت اطلاعات از خارج فرقه، تقسیم دنیا به ما و آن ها، تمامیت خواهی و جزم در برابر تعالیم فرقه ها موجب می شود که شخص بعد از ورود به فرقه در وهله نخست دچار تزلزل اعتقادی شود.

القای حس چهل در اعضا، تحقیر و بایکوت از مهم ترین علل تداوم حضور افراد در فرقه است.

متفاوت بودن و غیر رسمی بودن فرقه، توهم آزادی از قیود، باطل گرایی و رازآلودگی از علل جذابیت فرقه ها است.

• فراز اول از کتاب در قلمرو سایه ها

چرا مطالعه ی فرقه ها اهمیت دارد؟

... اما چرا واقعاً مطالعه ی فرقه ها تا این حد مهم می نماید و چرا از اواسط قرن بیستم به این سو این همه به این مقوله توجه شده است؟ از دیدگاه های مختلف، ضرورت های گوناگونی برای پرداختن به موضوع فرقه وجود دارد و از هر دیدگاه هم که پدیده ی فرقه ها مورد بررسی قرار گیرد حداقل یک ضرورت واضح و روشن وجود دارد که بر آن اساس لازم است که پدیده ی فرقه بررسی و شناخته شود.

۱- اولین دلیل لزوم بررسی فرقه ها این است که فرقه یک پدیده ی اجتماعی بسیار تعیین کننده در معادلاتی است که بر زندگی و سرنوشت فردی و اجتماعی بشر مؤثر است. فقط در آمریکا بیش از ۲۵۰۰ فرقه ی رسمی فعالیت دارند و بیش از ۵۰۰۰ فرقه انشعابی و اصلی وجود دارد. در حالی که در زمان های گذشته تعداد بسیار کمتری فرقه در جهان فعالیت داشته اند. اگر به طور متوسط در هر فرقه فقط هزار نفر را عضو بدانیم - که در برخی فرقه ها این رقم به هزاران می رسد - آنگاه مشخص می شود که بُرد تعالیم فرقه ها چه تعداد زیادی از افراد یک جامعه را می تواند تحت الشعاع خود قرار دهد.

۲- فرقه ها طیف وسیعی از افراد اجتماع از زنان، مردان، کودکان و حتی سالخوردگان را تحت تأثیر خود قرار می دهند.

۳- فرقه ها طیف وسیعی از فعالیت های اجتماعی - اعم از اقتصاد، سیاست، فرهنگ و هنر - را از آموزه های خود متأثر می کنند.

۴- فرقه ها همچنین میلیون ها نفر در سراسر جهان را از ادیان رسمی و نهادهای جدا می کنند و به تعالیم و روش های خود جذب می نمایند.

۵- فرقه ها منابع مالی سرشاری، از قبل عضوگیری و جمع آوری اعانه و نذورات و صدقات بر روی هم انباشته می کنند و همین امر آنان را به یک قدرت اقتصادی غیرپاسخگو و غیرقابل تحقیق در یک جامعه تبدیل می کند که ضریب اثرگذاری آن ها را بالا و بالاتر می برد.

- ۶- فرقه ها بیش از هر ساختار اجتماعی شناخته شده دیگری قادرند افراد را متقاعد به اجرای کارهایی بکنند که در حالت عادی یا از اجرای آن ها سر باز می زنند یا صرفاً تحت شرایط حاد و فشار روانی و فیزیکی حاضر به انجام دادن آن کارها هستند.
- ۷- فرقه ها قادرند در ازای وعده هایی که به اعضای خود می دهند آن ها را برای اجرای هر گونه عملیات تروریستی و خرابکارانه آماده کنند.
- ۸- فرقه ها می توانند به راحتی اعضای خود را متقاعد کنند که همه ی قواعد دینی و عرفی جامعه را زیر پا بگذارند و قوانین رهبر فرقه را اجرا نمایند.
- ۹- فرقه ها میلیون ها نفر از افراد متخصص در حوزه های گوناگون علوم و تکنولوژی را مجذوب خود نموده اند و همین امر آنان را تبدیل به یک ساختار اجتماعی قدرتمندی کرده است که می تواند توازن قدرت را در جامعه ی جهانی برهم بزند.
- ۱۰- و بالاخره این که فرقه ها هر ساله هزاران بیمار روانی را تحویل جامعه می دهند که هزینه هنگفتی از قبل هزینه های درمان و از کارافتادگی این اعضای (سابق یا عضو) فرقه ها بر جامعه تحمیل می شود. واضح است که با چنین گستره اثرگذاری از سوی فرقه ها ضرورت بررسی ابعاد و زوایای کار آن ها چند برابر می شود.

... واقعیت این است که خود محوری و استبداد، در رأس هرم تشکیلات (فرقه منافقین)، از بدو تشکیل آن ریشه داشته است. اگر مروری بر حرکت تشکیلات در طی تمام دوران حیاتش بنماییم، این امر را درمی یابیم که از همان ابتدا چنانچه یک فرد وارد این مجموعه می شد، می بایست خون خودش را به وثیقه گذاشته و خدمت کند. اگر این نیرو در طی دوران کار، تابع محض بود و بدون چون و چرا، و حلال و حرام، تسلیم می شد، طبیعتاً جانش را نیز با اختیار فدا می کرد، اما چنانچه انحراف و ضعفی را که مشاهده می شد مطرح می کرد و انتقاد می نمود، با توجه به این که هر نوع انتقادی مترادف با آناشسیسم بود، آن نیرو تصفیه می شد و چون خورش در گرو سازمان بود، می بایست خورش را پرداخت نموده و جدا شود.

به عبارت دیگر یک نیرو در تشکیلات عملاً اختیار جدا شدن از آن را ندارد و چنانچه اعتراضی به مجموعه داشته باشد، باید تقاص این حرکت اعتراض آمیز را بپردازد. و اینجاست که یا رعب و وحشت در وی ایجاد نموده و یا زندانی و محصور می شود تا دست از اعتراض بردارد. و چنانچه پایبندی نشان داده و همچنان معترض باشد، به اعدام محکوم شده و خورش را ناخواسته فدا می کند... در قبل از انقلاب افرادی مثل جواد سعیدی و میرزا جعفر علاف به علت این که با اعمال غیراصولی تشکیلات مخالفت می نمودند و با تصور این که اگر دستگیر شوند به سازمان ضربه خواهند زد، توسط تشکیلات ترور می شوند.

نقل از کتاب: قدرت و دیگر هیچ - نویسنده: طاهره باقرزاده - صفحه های ۱۳۳ و ۱۳۲

چگونه جزمیت، روند تفکرزایی در سازمان مجاهدین خلق را متوقف کرد؟



انجمن نجات مرکز فارس - ۱ دی ۱۳۹۵

از بعد اجتماعی، یکی از ویژگی های فرقه ها جزمیت و تنگ نظری آن هاست. رهبران فرقه ها بر این توهم هستند که حقیقت نزد آن هاست و آن ها تنها کسانی هستند که سیاست یا مذهب یا هر چیز دیگری را به درستی تفسیر می کنند.

هنگامی که سازمان مجاهدین خلق (فرقه رجوی) متعهد به جنگ مسلحانه شد و متعاقب آن در دام جزمیت افتاد، خشونت جایگزین مدارا شد و این خشونت که نخست علیه دشمنان به کار گرفته می شد به تدریج گسترش یافت و کل موجودیت گروه را درگیر کرد تا آن جا که علیه اعضا و پیروان خود فرقه نیز به کار گرفته شد. جزمیت مسعود رجوی او را تا درجه ی خدایی و مالک حقیقت محض پیش برد. این باور توهمی با عواطف عمیق پیروانش همراه شد و آن ها را مجاب کرد که کورکورانه او را به عنوان قدرت مطلق بپذیرند. پیروان رجوی، برای نشان دادن وفاداری خود، همه ی زندگی خود از جمله خانواده، فرزندان، مایملک شخصی و حتی ذهنی خود را تقدیم رجوی کردند.

اقدامات سیاسی فریب کارانه ی مسعود رجوی نهایتاً منجر به این جزمیت ایدئولوژیک شد. ایدئولوژی دگماتیستی او اعضا را درون مسیری نزولی انداخت که عواقب فاجعه آمیزی مانند زندگی های از دست رفته، شخصیت های از دست رفته، خانواده های رنج کشیده و نمونه های بسیار بیشتری از نقض حقوق بشر را در پی داشت.

اعضای مجاهدین خلق که محروم از قوه ی تفکر، گرفتار فرقه مانده اند، باورهایی را در ذهنشان پرورانده اند و از این باورها سخت محافظت می کنند، به این باورها افتخار می کنند و فریادش می زنند و هرگز این باورها را زیر سوال نمی برند. از دیدگاه یک عضو مجاهدین خلق - دچار جزمیت ذهن - هر کس همان باورهای قوی آن ها را نداشته باشد، غیر عقلانی است و دشمن انگاشته می



شود و به عبارت بهتر مأمور جمهوری اسلامی است. از این رو، هر کس در هر گوشه ی دنیا با هر عقیده ی سیاسی، مأمور وزارت اطلاعات حکومت ایران است اگر و فقط اگر باورها و اقدامات مجاهدین خلق را زیر سوال ببرد.

جزمیت معمولاً مبتنی بر سفسطه بازی است. گفتارها و استدلال های یک فرد دگماتیک بسیار متعصبانه و تنگ نظرانه است. به همین دلیل است که هیچکدام از سران فرقه ی رجوی تاکنون در مناظره های تلویزیونی و برنامه های تفسیر و تحلیلی در رسانه های جهان دیده نشده اند - تنها مصاحبه های موجود، سفارشی، یک جانبه و اغلب از سوی رسانه های خود فرقه منتشر می شود. حتی اگر در گزارش ها و اخبار رسانه ها، خبری یا گفته ای درباره ی مجاهدین خلق باشد غالباً در متن مقاله به این جمله از روزنامه نگار مربوطه برمی خورید: "تماس های ما با این گروه بدون پاسخ ماند."!

ادعاهای یک فرد یا گروه دچار جزمیت فکری، معمولاً فاقد شواهد و منبع است. بارزترین نمونه های آن، در فرقه ی رجوی - به اصطلاح افشاگری های آن ها درباره ی برنامه ی هسته ای ایران است که تقریباً همیشه از ارائه ی شواهد کافی عاجز بوده اند. هر چند که مجاهدین خلق بسیار تلاش کردند تا با تکرار مکررات کذب خود درباره ی "سایت های ساخت سلاح هسته ای مخفیانه" ایران، برای مطرح کردن خود در دنیا اقدامی بکنند، ادعاهای این گروه نادیده گرفته شد چرا که هرگز شواهد معتبری برای اثبات صحت ادعایشان ارائه نکردند و اغلب کذب بودن ادعایشان اثبات شده است.

در مارس ۲۰۱۵، پس از یکی از آخرین افشاگری های کذایی مجاهدین خلق درباره ی برنامه ی هسته ای ایران، جفری لوئیس از نشریه ی فارین پالیسی این اقدام مجاهدین را تلاشی آشکار برای کارشکنی در روند مذاکرات بین ایران و غرب که در آن زمان در حال انجام بود، دانست. به نوشته ی او، "تقریباً بلافاصله شواهدی به دست آمد که ادعاهای شورای ملی مقاومت را زیر سوال می برد. نگاهی به تصاویر ماهواره ی تجاری روشن می کند که هیچ شواهدی درباره ی حفاری های گسترده و حفر تونل بین سال های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸ مورد ادعای شورای ملی مقاومت، وجود ندارد." این روزنامه نگار از قول سخنگوی وزارت امور خارجه ی امریکا نقل می کند که وی اعلام کرد: "ما هیچ اطلاعاتی در حال حاضر نداریم که این گزارش را تأیید کند."

بدیهی ست که دنیای امروزی مسلماً بسیار از دنیای سه دهه پیش متفاوت است. در آن زمان دسترسی مردم به اطلاعات و دانش روز بسیار محدود بود. امروز با یک جستجوی ساده در صفحات وب و همینطور با ابزارهای فنی بسیار دیگر، افراد به راحتی به منابع بزرگ اطلاعاتی وصل می شوند.

با این وجود، هیچ چیز مطلق نیست. افراد فرهیخته حقیقت را می دانند و ساده لوحانه باورهای دگماتیستی را نمی پذیرند. فرقه ی رجوی قادر نیست اذهان بیدار را فریب دهد. به همین دلیل است که پس از انتقال به آلبانی و اندکی گشودگی در فضای فرقه ای، بسیاری از اعضا، فرقه را ترک گفتند. رجوی ها باید بدانند تا زمانی که متعهد به استدلال های واقعی و منطقی نباشند، تولید تفکر نخواهند داشت و بدون تفکرزایی محکوم به زوال هستند.

مزدا پارسی

حرف های تمام نشدنی خانواده ها



انجمن نجات مرکز سمنان - ۹ آذر ۱۳۹۵

پا به خانه مردی گذاشتیم که منتظر آمدن فرزندش بود. مطلع شدیم که آقای **احمد مداح** تازه از بیمارستان مرخص شده لذا برای عیادت ایشان به منزلش رفتیم با خوشرویی مورد استقبال این خانواده قرار گرفته و در فضایی کاملاً دوستانه به گپ و گفتگو پرداخته و برایش آرزوی سلامتی و طول عمر کردیم.

با مروری بر وضعیت و شرایط لاعلاج این فرقه بعد از انتقال به کشور آلبانی به ایشان گفته شد، تلاش مسعود رجوی برای این که بتواند افراد را همچنان در چهار چوب فرقه نگاه دارد بیهوده است. اینک شرایط تغییر کرده و قطعاً هر چه رو به جلوتر برویم با اضمحلال نهایی آن ها مواجه خواهیم شد و این رجوی است که باید پاسخگوی اعمال خود باشد.

آقای مداح گفت: "کسانی که باعث گرفتاری و جدایی فرزندانم از خانواده شدند (مسعود رجوی و سران فرقه) را هرگز نمی بخشم." ایشان از این که می دید افراد جدا شده ای امثال ما و دیگر دوستانمان بعد از جدایی از فرقه، زندگی خوبی داریم خرسند شد و آرزو نمود روزی پسر ایشان هم از فرقه رجوی جدا شود و به کانون گرم خانواده بازگردد. ایشان گفت: "امکان ندارد روزی باشد که دور همدیگر جمع شویم ولی یاد و خاطره فرزندانم ذیبح الله در ذهنمان نباشد."

این پدر مهربان هر گاه نام فرزندش را می آورد اشک بر گونه هایش روان می شود. کجاست رجوی تا ببیند چه کرده است و چه اشک هایی به خاطر سیاست های غلط و خودکامگی های وی ریخته می شود...



به راستی گناه این خانواده ها چیست؟ این خانواده خون گرم از مجامع حقوق بشری خواستند تا برای نجات جان فرزندشان از فرقه رجوی؛ در آلبانی بدون دخالت فرقه، به آن ها اجازه ملاقات بدهند.

باید به رجوی گفت خانواده ها همیشه حضور دارند و اجازه نمی دهند بیش از این با جان فرزندانشان بازی شود. دیر یا زود این تشکیلات پوسیده متلاشی خواهد شد و رو سیاهی به زغال خواهد ماند. ما به نوبه خودمان برای رهایی دوستانمان از اسارتگاه ذهنی و روحی فرقه رجوی دعا می کنیم و انتظار داریم این چشم انتظاری ها به پایان برسد و آن ها را در آغوش گرم خانواده ببینیم. در پایان به خاطر این دیدار گرم از خانواده مداح کمال تشکر را داریم.

با مروری بر وضعیت و شرایط لاعلاج این فرقه بعد از انتقال به کشور آلبانی به ایشان گفته شد، تلاش مسعود رجوی برای این که بتواند افراد را همچنان در چهار چوب فرقه نگاه دارد بیهوده است. اینک شرایط تغییر کرده و قطعاً هر چه رو به جلوتر برویم با اضمحلال نهایی آن ها مواجه خواهیم شد و این رجوی است که باید پاسخگوی اعمال خود باشد.

سرانجام فرقه ای که رهبرش گم شده است



منصور نظری - ایران اینترنتلینک - بیست و نهم دسامبر ۲۰۱۶

تمام کسانی که روزی یا روزگاری با این فرقه بوده اند به یاد دارند که مسعود رجوی چگونه باد در غب غب می انداخت و روی سن سخنرانی می کرد. او دست به کمر می زد و یک دستش را روی کلت اهدایی صدام حسین همخون عقیدتی اش می گذاشت و می گفت من آنم که رستم بود پهلوان. هنوز نعره های رجوی این بیمار روانی در گوشمان است که فریاد می زد اگر زنده اید خون و نفس تان حرام است و اینک بنگرید که خود گریخته و از یاد برده که این او بود که خون و نفسش حرام بود که باعث ویرانی نسل و نسل هایی از مردم ایران گشت.

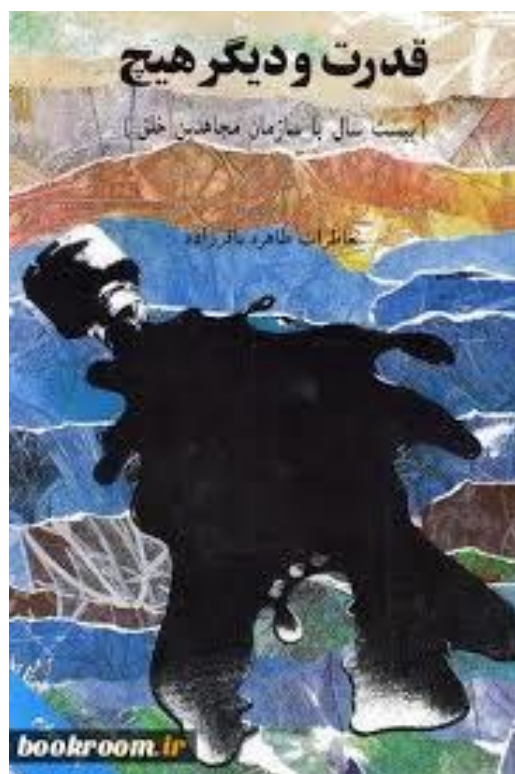
و باز بنگریم که در قرن بیست و یکم هنوز بازماندگان و سران این فرقه با انواع دوز و کلک می خواهند به قربانیان القا کنند که این بیمار روانی و جاه طلب وجود دارد، غافل از آن که او سال هاست که رفته پی کارش، مرده و زنده بودن او اهمیت زیادی ندارد آنچه که مهم است این است که او رفته پی کارش و باز نخواهد گشت. این را من و ما نمی گوئیم تاریخ چهارده ساله این فرقه پس از سقوط صدام حسین می گوید، اما این فرقه تلاش دارد تا وانمود کند که مسعود رجوی وجود دارد. چرا؟

از آنجایی که تمام فرقه ها به دلیل بنیادهای فردگرایانه و اتکایشان به شخصیت افراد و رساندن این افراد به جایگاه خدایی و بت کردنشان انجام می شود به گونه ای که هیچ جایگزینی ندارند و دیگر کسی نمی تواند سکان آن فرقه را به دوش بکشد و در نتیجه این فرقه ها به صورت اتودینامیک پس از رفتن رهبر فرقه شان یا مردنشان یا مثل فرقه رجوی، گم شدن رهبرشان، دیگر جایگزینی ندارند ساختار این فرقه ها تماماً یکی است، با کمی پس و پیش از یک روش تبعیت می کنند و این همان نقطه ایست که فرقه ها فرو می ریزند، این قانونمندیست. اگر به سرنوشت تمام فرقه ها نگاه کنیم خواهیم دید که سرنوشت مشترکی داشته اند و به همین دلیل است که فرقه رجوی با گم شدن رهبرش نمی تواند حتی به نیروهای خودش گم شدن رهبرش را اعلام کند و به صراحت بگوید رهبرش به چه سرنوشتی دچار شده است سران فرقه می ترسند که قربانیان فرقه بدانند که مسعود رجوی دیگر نیست و نخواهد بود. بی تردید مسعود رجوی جایگزینی در فرقه رجوی ندارد و نخواهد داشت، این سرنوشتی است که خودشان برای خودشان رقم زده اند.

مسعود رجوی به مانند نخ نبات این فرقه بود. همچون تمام فرقه ها که رهبرشان نخ نباتشان است ستون فقراتشان است، ستون خیمه شان است، آن را که بردارید آن دستگاه فرو خواهد ریخت، پس و پیش دارد اما تردید بر نمی دارد. اینک این فرقه بدون رهبر

هر روز به سویی می رود سر نیروهایش را با وعده های دروغ گرم می کند، وعده حمله نظامی به ایران می دهند تا کمی از بار فشار نیروها بکاهند. یک روز به پای سعودی ها می افتند و یک روز هم به پای ترامپیست ها. اینک فرقه رجوی برای سرپا نگه داشتن این فرقه بی سر، خود را تمام عیار وقف سعودی ها کرده است تا شاید عرب های سعودی آن هم مرتجع ترین هایشان به داد این فرقه برسند و این فرقه را سرپا نگه دارند و از فروپاشی اش جلوگیری کنند، اما واقعیت این است که فرقه رجوی در آزمایش تاریخی خود به سرنوشت تمام فرقه ها دچار شده و می شود. هر روزی که می گذرد قربانیان بیشتری از این دستگاه کنده خواهند شد اگر چه این قربانیان هنوز در هفتاد حصار این فرقه گیر افتاده اند اما بی تردید گذر ایام، دست این فرقه را در دروغ گویی رسواتر خواهد کرد و نوید نجات قربانیان فرقه خواهد بود.

به امید رهایی همه اسیران و قربانیان این فرقه – منصور نظری



کتاب قدرت و دیگر هیچ (بیست سال با سازمان مجاهدین خلق) - خاطرات طاهره باقرزاده



ادبیات و کلمات سودآور سرخپوستی در فرقه

انجمن نجات مرکز البرز - ۲۸ آذر ۱۳۹۵

" بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی "

رجوی ملعون که به احتمال قوی به درک واصل شده، از چنگیز خان مغول که با تهاجم و خونریزی کتاب ها و کتابخانه های علمی، تاریخی و مذهبی ایران زمین را به آتش کشیده بود، پیشی گرفته و هر لحظه فرهنگ لغت و ادبیات غنی پارسی و همچنین زبان عربی را به چالش کشیده و مورد تهاجم قرار می داد این چنگیز زمانه با تقلید از آتیلا رهبر قوم هون و بسا پیچیده تر از آن و با متدی نوین که بازی با کلمات، اصطلاحات و لوٹ کردن واژه ها بود مسائل را به نفع خود تغییر داده و یک ادبیات به اصطلاح امروزی من درآوردی و سرخپوستی تولید و به خورد افراد عضو و فریب خورده فرقه اش می داد که در کنترل نیرو، استفاده بهینه و به عبارتی سوءاستفاده می نمود.

به یاد دارم زمانی که در تشکیلات عنکبوتی فرقه، شخصی از وارد شدن به کلاس ها و نشست ها که همگی اجباری بودند خودداری می نمود بحثی را به نام **شکل و محتوا** عنوان می کردند که جزء نوارها و آموزه های رجوی بود که باید آن را پذیرفته و قبول می کرد، به **فرد متقابل** با ضوابط دگماتیسم فضای حاکم در قرارگاه می گفتند اگر با آموزش ها تقابل داری موردی ندارد و اینجا دموکراسی حرف اول را می زند اما باید مقررات نظامی را رعایت کنی و فقط به صورت فرمالیستی و در شکل که همان صوری بودن می باشد باید در کلاس ها و نشست ها حضور داشته باشی. حتی به یاد دارم فردی از نمازخواندن با این جماعت ظالم سر باز می زد که او را مجبور کردند در صفوف نمازگزارها حضور داشته و در شکل و تبعیت از نمازگزاران خم و راست گردد. سرانجام افراد متقابل با عقاید، عملکردها و قوانین موجود در تشکیلات؛ برخلاف تمایلات فردی به طور مداوم و همیشگی در جمع حاضر شده و

مسئولین فرقه نیز بیکار ننشسته و افرادی را برای تحریک گروه علیه فرد متقابل، اغفال سپس با کلمات بازی می کردند و می گفتند: "جمع همان رهبری" است و همراهی نکردن با جمع یعنی "نامحرم" بودن با دیگر افراد.

در این مرحله با طرحی که از قبل برنامه ریزی شده بود و اسم مخفف و سرخپوستی آن "ط. ب" بود فرد متقابل را سوژه یا به عبارتی سیبل قرار داده و با داد و فریاد بر سر سوژه که همراه با فحاشی و توهین بود فشارهای عصبی شدیدی بر او وارد می کردند. در فحاشی و توهین معمولاً از کلمه رکیک و غیراخلاقی "بی ناموس" استفاده می شد و در نهایت **فرد متقابل** ناگزیر بود برای گریز از فشارها، تعهد به قبول حضور و تابعیت محتوایی نماید و نام این نشست های توهین آمیز را "دیگ" می نامیدند.

توجیه و استدلال غیر منطقی از بحث من درآوردی و خبیثانه **شکل و محتوای** رجوی این بود که اگر هر فرد موضوعی را به صورت فرمالیستی (حتی اگر با آن زاویه داشته باشد) رعایت نماید در طی انجام روزمره به صورت خودکار از شکل به محتوا می رسد و با تمایل موضوع را می پذیرد البته این استدلال فقط مصرف داخلی داشته و در منطق مورد قبول نمی باشد.

دستگاه فرقه حتی در مورد کلمات رکیک و واژه ها، ادبیات خاصی را به نیروها القاء می کردند. نشست های توهین آمیز و فشارهای جمعی را "**دیگ**" می نامید و استدلال این بود که دیگ ظرف جوشیدن می باشد و با جوشیدن، فرد پخته و در برابر مشکلات مقاوم می گردد و گرده اش پهن می شود یعنی "تحمل شنیدن ناسزا و قبولی ناحق" که همان واژه "صبوری و تحمل" است. فحش "بی ناموس" را با "بی ناموسی ایدئولوژیک" که با عبارت آن در جامعه عادی متفاوت است توجیه و لوث کرده و در مناسبات رواج داده، گفتگوی دوستانه را "محفل" نامیده و محفل را "جاسوسی برای دشمن و شیطانی" "مقایسه، تمرکز و تفکر" را انزوا و "نگه داشتن اسرار زندگی و مسائل شخصی" را مساوی با "حمل تناقض و عدم صداقت با فرقه" و در نهایت نیز مقدس ترین بنیاد جامعه که "خانواده" است را با تعبیر "کانون فساد و حائل مبارزه" برابر و نامگذاری می نمود و دردناک تر از همه، مردان باید "زن" را "عفریته" و زن ها مردان را "ملعون" صدا می نمودند تا این که عادت شود.

آری لوث کردن واژه ها، تولید و تهیه مترادف برای عبارت های مقدس که در ادبیات کهن پارسی توسط بزرگ مردی چون حکیم ابوالقاسم فردوسی در سی سال رنج و زحمت تدوین شده، از جمله خیانت ها و جنایت های فرهنگی شخص رجوی بوده که رهروی فراتر از پیشوای خود آتیلا بوده است.

بیژن



رهبر مفقود فرقه، جدایی صنف معتمدین را چگونه توجیه می کند؟



انجمن نجات مرکز - ۱۵ دی ۱۳۹۵

خبر جدا شدن خانم علیزاده از فرقه رجوی، نویدبخش رهایی تمام زنان دربند فرقه رجوی است. زنانی که نزدیک به رأس هرم فرقه بوده و از اسرار فرقه باخبرند و ظاهراً از عنوان "عضو شورای رهبری" احساس غرور می کنند، اینک به پوچ بودن این عنوان ها و دروغ بودن ایدئولوژی فرقه پی برده اند. انسان هایی که تمام عمر و جوانیشان را بیهوده به پای مسعود رجوی و افکار مالیخولیای او ریختند و بدون هیچگونه ثمره ای به انتهای خط رسیدند.

فرقه ها ساختار هرمی دارند و به طور لایه لایه اداره می شوند. هر طبقه از هرم وظایف مخصوصی دارد و فقط بخشی از اطلاعات فرقه را می داند. همچنین هر طبقه، از اطلاعات طبقه ی مافوق خود خبر ندارد. قدرت در همه طبقات یکسان نیست. هرچه به سمت رأس هرم حرکت می کند قدرت بیشتر و نظارت کمتر می شود. بنابراین در تشکیلات فرقه ای جدایی اعضای نزدیک به رأس هرم، زنگ خطر بزرگی برای سران فرقه محسوب می شود.

خبر جدا شدن خانم علیزاده و دو تن دیگر از زنان اسیر در فرقه (در آلبانی) را شنیدیم ولی این سه نفر همچنان در زندان فرقه اسیرند. جدایی این ها خبر مسرت بخشی برای خانواده های اعضا و جداد شده های فرقه رجوی می باشد.

در گذشته نیز تعدادی از زنان عضو شورای رهبری از این فرقه جدا شده و نسبت به عملکرد مسعود رجوی اعلام انزجار نمودند و سال هاست که شاهد افشاگری ها و تلاش های مستمرشان در جهت رهایی اعضای مغزشویی شده فرقه رجوی می باشیم.

در سال های قبل، خانم ها بتول سلطانی، زهراسادت میرباقری، زهرا معینی، نسرين ابراهیمی، مریم سنجابی و ... خود را از اسارت فرقه رها نموده اند و زندگی جدیدی را در فضای خارج از فرقه تدارک دیده اند و اینک فارغ از دغدغه هایی که فرقه درباره ی دنیای بیرون از تشکیلات به آنان تلقین کرده بود، در اندیشه و تلاش برای رهایی دوستانشان از زنجیرهای جسمی و ذهنی فرقه



می باشند و تنها دل نگرانی شان اسارت سایر اعضای فرقه است زیرا که با روند مغزشوایی فرقه ای، قدرت تصمیم گیری در مورد زندگیشان را ندارند.

جدایی خانم علیزاده و سایرین که عضو شورای رهبری فرقه رجوی بوده اند و "اسرار مگو" های فرقه را به خوبی می دانند نقطه عطفی برای ایجاد شکاف در سطوح بالای هرم فرقه است و جدایی اعضای شورای رهبری، موجب وحشت سران فرقه می باشد. زیرا با در نظر گرفتن تدابیر بسیار، روزگاری خانم ها را در رأس و آقایان را مادون آنان قرار دادند زیرا که سلطه پذیری و حرف شنوی زنان را بیشتر از مردان می پنداشتند و از این طریق ظاهراً خطر عناد و مخالفت مردان در مقابل سران فرقه کاهش می یافت. **قانون** نانوشته عموم فرقه ها، آیین رازداری است. **اعضایی که به عقاید فرقه و تعالیم آن ایمان دارند و برای پیشبرد اهداف فرقه، دست به هر کاری می زنند محرم** شمرده می شوند و میزان محرمیت افراد بستگی به میزان اطاعت آن ها دارد. ویژگی محرم بودن است که فرقه را به شکل طبقاتی و لایه لایه درمی آورد و در هر طبقه اسراری وجود دارد که اعضای طبقات پایین تر باید از آن بی خبر باشند. این "اسرار مگو" در مورد مسائلی است که در عرف اجتماعی و مسائل مذهبی مجاز نمی باشد.

رجوی تصور می کرد زنان نسبت به مردان راحت تر تحت سلطه قرار می گیرند، به همین دلیل یقین داشت که آنان به خود اجازه نمی دهند افکار و عملکردش را به چالش بکشند و حتی اگر با یکدیگر در رقابت باشند، رقابتی با رجوی نخواهند داشت. رجوی به خیال باطل خود با اهدای رده های کاذب، زنان را در رأس تشکیلات و شورای رهبری قرار داد چرا که فرمان پذیری و مطیع بودن مبنای رده بندی افراد بود و معیارهای تحصیلات، توانمندی، مدیریت و یا سابقه مطرح نبود. اینک جدایی هر یک از آنان ضربه سنگینی برای فرقه و زمینه ساز فروپاشی هرچه بیشتر فرقه رجوی می باشد. رسوایی جدایی بیشتر نفرات از فرقه رجوی در آلبانی به حدی است که غیرقابل کتمان است و سران فرقه با همه تلاشی که می کنند نمی توانند مانند گذشته مناسبات فرقه ای را در پایگاه های خود اجرا نمایند و هراسشان از این است که با فضای نسبتاً آزادی که در آلبانی به وجود آمده است با ریزش زیاد نیروها روبه رو شوند. اگر شرایط مناسبی برای نیروهای مستقر در آلبانی فراهم شود و برای گذران زندگیشان نگرانی نداشته باشند، بی شک بیشتر آنان از قرارگاه های فرقه در آلبانی جدا خواهند شد. لذا سران فرقه همچنان با توسل به دروغ و صحنه سازی های کاذب سعی دارند از بحران درونی و تمایل افراد به جدایی جلوگیری نمایند.

زنان عضو شورای رهبری که از دید رجوی سمبل اطاعت محض بودند و از حوض ها و دیگ ها گذشته و به این درجه از تقرب رسیده بودند، در حال حاضر طغیان نموده اند و این زنگ خطر دیگری برای سران فرقه و حامیانش می باشد. گویا ناقوس فروپاشی به صدا در آمده است و شوریدن اعضای شورای رهبری را نمی توان ساده انگاشت. روند تدریجی جداسازی اعضا در طی سال های گذشته و تلاش خانواده ها برای رهایی عزیزان دربندشان، اینک به ثمر نشست است و ما شاهد شورش اعضای شورای رهبری در برابر آرمان ها و وعده های دروغین فرقه می باشیم و این نمودی از بیدارشدن ضمیر سرکوب شده اعضای رده بالای فرقه است.

در این شرایط، رهبر مفقود فرقه، جدایی صنف معتمدین را چگونه توجیه می کند؟ و در برابر اعضای فرقه که سال ها با وعده های پیروزی فریشان داده و جان و مال و ناموسشان را به بازی گرفته، چه پاسخی خواهد داشت؟

به مناسبت سال نو مسیحی



انجمن نجات مرکز فارس - ۱۶ دی ۱۳۹۵

سال ۲۰۱۷ فرا رسید. همین جا این سال جدید را به تمام مسیحیان خصوصاً مسیحیان عزیز هم وطن صمیمانه تبریک گفته و برای تک تک آنان بهترین ها را آرزو داریم! مریم رجوی که خود را رییس جمهور برگزیده مردم ایران می داند همه ساله در این روز پیام می دهد و به ظاهر این روز را گرمی می دارد و این گونه وانمود می کند که مجاهدین، همه ادیان را به رسمیت می شناسند و ما در بین نیروهای سازمان، افراد مسیحی داریم و هیچ فرقی هم بین مسلمان و مسیحی و لائیک و ... وجود ندارد! بایستی به صراحت بگویم این هم یکی از دروغ های شاخ دار مجاهدین است! سازمان افراد مسیحی را مجبور می کرد مسلمان شوند! آنان به صورت غیر مستقیم و گاه مستقیم فرق داشتن خودشان با بقیه را حس می کردند و این برای افرادی که به دور از خانواده و به نوعی اسیر هستند فشار و سختی چند برابر به همراه داشت! در بسیاری از نشست هایی که بقیه افراد شرکت می کردند آن ها به دلیل مسیحی بودن راه داده نمی شدند. افراد مسیحی در رده های تشکیلاتی علیرغم این که سابقه یا کارایی بالایی هم داشته باشند در مواضع مسئولیت قرار نمی گرفتند و آن ها همواره در رده های پایین به کار گرفته می شدند! این فرق گذاشتن باعث تناقض زیاد در ذهن این افراد می شد به طوری که بعضی از آنان مانند مرحوم فیلیپ یوسفیه مجبور شد برای انطباق کار کردن دین خود را عوض کند و مسلمان شود!

فرقه رجوی به جز خودش هیچ کس را قبول ندارد! برای آن ها مسلمان، مسیحی و اساساً انسان، ارزش ندارد. آن ها فقط و فقط به خودشان و منافع خودشان می اندیشند!

الف - عباسی

مستند «جنگ خاموش»

انجمن نجات مرکز - ۱۹ دی ۱۳۹۵

خبرگزاری فارس

مستند «جنگ خاموش» که به موضوع ترور بیولوژیک و پنهان توسط برخی کشورهای غربی می پردازد، در خانه مستند انقلاب اسلامی مراحل میانی تولید خود را سپری می کند. مستند ۴۵ دقیقه ای بیوتروریسم به کارگردانی مشترک محسن و محمد سلیمانی و تهیه کنندگی مهدی مطهر، محصول خانه مستند انقلاب اسلامی است و تا پایان سال ۹۵ برای پخش از رسانه ملی آماده می شود.



به گزارش خبرگزاری فارس، سلیمانی کارگردان این مستند به انگیزه خود در خصوص انتخاب موضوع بیوتروریسم اشاره کرد و گفت: بحث روی موضوع بیوتروریسم نیاز امروز جامعه است به دلیل این که بیوتروریسم گستره عظیمی دارد و در اشکال گوناگون علیه دشمنان غرب مورد استفاده قرار می گیرد.

وی ادامه داد: اولویت این حملات بر روی نخبگان فرهنگی، سیاسی و علمی است و تا کنون افراد زیادی از جمله شهید کاظمی آشتیانی هدف بیوتروریسم قرار گرفته اند، امروز نیز افرادی مانند نادر طالب زاده با این مسأله دست و پنجه نرم می کنند.

این کارگردان مستند در ادامه به پیچیده بودن فرآیند اثبات هدف حمله قرار گرفتن افراد در این نوع ترور اشاره کرد و افزود: از نظر این که بیوتروریسم به عنوان یک سلاح و یک شیوه حذف افراد در غرب مورد استفاده قرار می گیرد کسی تردیدی ندارد زیرا بارها مسئولین غربی به این مسأله اشاره کرده اند ولی به دلیل پیچیده بودن فرآیند اعمال این گونه ترور، اثبات آن تا حدودی مشکل است و با رصد کردن برخی از نشانه ها می توان به آن پی برد.

وی ادامه داد: یکی از افرادی که امروز به خوبی بحث بیوتروریسم را تبیین می کند، پروفسور کرمی است که با استفاده از تحقیقات گسترده خود توانسته است تا حدود زیادی افکار عمومی را نسبت به این شیوه ترور آگاه کند.

سلیمانی در پایان با اظهار خشنودی از حساس شدن مجلس شورای اسلامی نسبت به این مسأله گفت: الحمدلله با تلاش هایی که برای آگاه سازی افکار عمومی شده است، مجلس شورای اسلامی در حین تصویب برنامه ششم توسعه به مسأله بیوتروریسم و تراریخته ها توجه کرده است و واردات محصولات تراریخته را ممنوع کرده است زیرا جنگ آینده به دلیل کم هزینه بودن و ایجاد کردن رعب و وحشت در میان نخبگان کشور های مخالف غرب، جنگ بیوتروریسم است و کشور حمله کننده می تواند به راحتی جای پای خود را از جنایت پاک نماید.

مستند ۴۵ دقیقه ای بیوتروریسم به کارگردانی مشترک محسن و محمد سلیمانی و تهیه کنندگی مهدی مطهر، محصول خانه مستند انقلاب اسلامی است و تا پایان سال ۹۵ برای پخش از رسانه ملی آماده می شود.

جهت تنویر ذهن خوانندگان، مطالبی راجع به ترور و بیوتروریسم آورده می شود، امید است که مفید واقع شود:

ترور عبارتست از حذف حریف سیاسی با هر شیوه ی ممکن.

ترور به معنای ترس زیاد و وحشت است و **تروریست** کسی است که می خواهد از طریق ارباب، تهدید و ایجاد ترس و وحشت در مردم، به اهداف خود برسد.

بیوتروریسم: تروریسمی شامل انتشار عمدی عوامل بیولوژیک است. این عوامل، باکتری ها، ویروس ها یا سموم اند که ممکن است به شکل طبیعی شان یا به فرم دستکاری شده انسان باشند. این روش در جنگ ها استفاده می شود. به عبارتی سوء استفاده از میکرواورگانیزم یا فراورده های آن ها در جهت تولید جنگ افزار. به عبارت جامع تر، استفاده از عوامل بیولوژیک به منظور ارباب یا هلاکت انسان ها و نابودی دام ها یا گیاهان.

بر این اساس **جنگ بیولوژیک** عبارت است از استفاده از عوامل بیولوژیک اعم از باکتری ها، ویروس ها، گیاهان، حیوانات و فراورده های آن ها به منظور اهداف خصمانه.

بر اساس تعریف پلیس بین الملل در سال ۲۰۰۷ بیوتروریسم عبارت است از منتشر کردن عوامل بیولوژیکی یا سمی با هدف کشتن یا آسیب رساندن به انسان ها، حیوانات و گیاهان با قصد و نیت قبلی و به منظور وحشت آفرینی، تهدید و وادار ساختن یک دولت یا گروهی از مردم به انجام عملی یا برآورده کردن خواسته ای سیاسی یا اجتماعی.

استفاده از عوامل بیماری زا بر علیه نیروهای دشمن از صد ها سال قبل وجود داشته است. بیش از سیصد سال قبل از میلاد مسیح رومی ها چاه های اطراف شهر را توسط لاشه های حیوانات مرده آلوده می کردند تا سربازان دشمن از آن ها نوشیده، بیمار و یا تلف شوند. طی جنگ جهانی اول ارتش آلمان به آلوده کردن علوفه حیوانات و احشامی پرداخت که برای متفقین ارسال می شد.

اغلب کشورهای پیشرفته و در رأس آن ها آمریکا، انگلستان، فرانسه، روسیه، ژاپن و کانادا انواع سلاح های بیولوژیک را تولید و بعضاً مورد استفاده نیز قرار داده اند.

منع تولید سلاح های بیولوژیک در معاهده ژنو در ۱۷ ژوئن ۱۹۲۵ به امضاء کشورهای عضو رسید.

امتیازات سلاح های بیولوژیک نسبت به دیگر سلاح های کشتار جمعی :

- تشخیص و شناسایی عوامل بیولوژیک به آسانی مقدور نیست و با حواس پنجگانه قابل دریافت نیستند.
- عوامل بیولوژیک در مقادیر بسیار کم، به مقدار زیاد کشنده می باشند به راحتی می توان آن ها را پنهان کرد و به سادگی منتقل نمود.
- دفاع در برابر عوامل بیولوژیک بسیار مشکل است این مشکل در کشورهایی که از نظر سازماندهی و سرویس های بهداشتی درمانی در درجات پایین قرار دارند (کشورهای در حال توسعه) بسیار حادتر است.
- پخش عوامل بیولوژیک توسط نیروهای نفوذی (ستون پنجم) در عملیات خرابکارانه به راحتی امکان پذیر می باشد.
- برای ساخت، تولید، انبار و ذخیره سازی سلاح های بیولوژیک نیاز به وجود تأسیسات بزرگ نمی باشد و می تواند در خفا و تحت پوشش تحقیقات آزمایشگاهی، بیولوژیکی، میکروب شناسی و غیره انجام شود.
- اثر عوامل بیولوژیک آبی و فوری نمی باشد. این دوره کمون یک برتری را برای این سلاح ها به وجود آورده از این نظر که هدف های مورد اصابت، تا مدت ها بعد از حمله مشخص نخواهد شد. همین فاصله زمانی امکان ردیابی مهاجم را از دستگاه های امنیتی می گیرد و به تروریست ها این اجازه را می دهد تا رد پاهای خود را پاک و از صحنه خطر دور شوند.
- سلاح های بیولوژیک می توانند (نه ضرورتاً) اثرات ثانوی های را به دنبال داشته باشند. مثلاً یک عملیات کوچک بر علیه یک هدف موضعی و محلی می تواند یک بیماری اپیدمیک گسترده به بار آورد.

کشف زودرس حمله بیولوژیک از اهمیت حیاتی برخوردار است:

امروزه دستگاه های تشخیص عوامل بیولوژیک ساخته شده اند ولی فقط در اختیار تعدادی از کشورهای پیشرفته می باشند. عدم تشخیص به موقع یک حمله بیولوژیک همیشه برابر با این خواهد بود که تعداد زیادی از سربازان حفاظت نشده به سربازان مریض تبدیل گردند.

با در نظر گرفتن این موارد، در صورت عدم دسترسی به دستگاه های تشخیصی، حفاظت از نظر پزشکی (واکسیناسیون و سایر انواع پیشگیری)، هوشیاری و حفاظت فیزیکی مهمترین و تنها ابزار در دسترس برای مقابله با حمله جنگ افزارهای بیولوژیک خواهد بود



رژیم صهیونیستی انواع سلاح های بیولوژیک غیرمتعارف را تولید و مورد آزمایش قرار می دهد و از آن ها برای ترورهای آرام از جمله ترور رهبران مقاومت استفاده می کند. گفته می شود این مرکز که یکی از سری ترین مراکز امنیتی رژیم صهیونیستی است، در شهر 'ریشون لیژن' در جنوب شرق تل آویو، تحت تدابیر امنیتی و نظامی شدید قرار دارد. حذف مهره های مخالف از این طریق به دلیل آن که مرگی تدریجی و آرام را در پی دارد، می تواند شبهات متوجه نظام موجود را در مورد مرگ افراد برطرف و این انحراف را در افکار عمومی ایجاد کند که فرد مورد نظر در اثر یک بیماری مهلک مانند سرطان از پای درآمده است.

ترور با سم و مسموم کردن مخالفان در نقاط مختلف جهان، در میان رژیم های دیکتاتوری سابقه ای دیرینه دارد و محدود به رژیم صهیونیستی نیست، اما این رژیم آن را به کمال رسانده است!

پروفسور دکتر علی کرمی می گوید:

"واژه بیوتروریسم از دو بخش تشکیل شده است: بيو و تروریسم

بیو به معنای حیات و زندگی است و تروریسم به معنی تهدید، ارعاب و کشتن افراد.

در کشور ما، تروریسم موضوع کاملاً شناخته شده ای است و در طول بیش از سی سال بعد از انقلاب، کشور ما قربانی ترور بوده است. ترور، تهدید و ارعابی است که به حذف فیزیکی فرد منجر شود. ترور عادی با بمب و تفنگ و اسلحه و مواد منفجره و مانند آن اتفاق می افتد؛ اما در کنار آن، چون استفاده از سلاح در کشورها، روز به روز سخت تر می شود، بعضی ها فکر کرده اند راه های ساده تری هم برای ترور هست که سیستم های اطلاعاتی و امنیتی متوجه این روش ها نشوند. این روش ها با استفاده از عوامل بیولوژیک، شیمیایی و رادیولوژیک است که به اولی «بیوتروریسم»، دومی «کیموتروریسم» و سومی «رادیوتروریسم» گفته می شود.

... روش های بیوتروریستی از استفاده از سلاح به مراتب خطرناکترند؛ چون یک سلاح می تواند یک یا نهایتاً چند نفر یا یک بمب مثلاً ۵۰ یا ۱۰۰ نفر را بکشد؛ اما اگر خدای ناکرده آب، هوا، سبزی و داروی یک شهر آلوده گردد، به یک جمعیت گسترده ی ده ها هزار یا در یک کشور، میلیون نفری آسیب رسانده می شود.

... دشمنان و به خصوص تروریست ها وقتی میزان تأثیرگذاری این سلاح را مشاهده کردند، با کمال تأسف به آن بیشتر علاقه مند شدند.

... عوامل بیولوژیک مورد استفاده در این سلاح و تهدید ها هم عبارتند از: ویروس ها، میکروب ها، قارچ، انگل، سموم گیاهی و حیوانی، سموم موجود در میکروب ها مانند بوتولیسم."

بیوتروریسم شیوه ای مناسب برای حذف شخصیت ها به صورت خاموش و نرم می باشد اما به کار بردن این شیوه برای ترور شخصیت ها به دلایل مختلف از درصد کمتری در مقایسه با ترورهای خشن برخوردار است. اما نکته دیگر این است که در واقع

هدف ترور با بیوترور یکی است. به عبارت دیگر فرقی بین ترورهایی که با بمب و اسلحه صورت می گیرد با ترورهایی که با سم های مختلف انجام می گیرد از لحاظ هدف نیست. فقط تنها مزیت این نوع ترور این است که در برخی موارد می توان عاملی استفاده نمود که تدریجاً به کشته شدن فرد بیانجامد و از این بابت جو رسانه ای و نارضایتی اذهان عمومی را در پی نخواهد داشت.

گردآورنده: عاطفه نادعلیان



منافقین، نفوذ و جریان دانشجویی



گزارش ویژه دیده بان - ۲۲ آذر ۱۳۹۵

بخش عمده ای از افرادی که فریب برنامه عوامل مستقیم و غیر مستقیم نفاق را می خورد، اطلاعی از ماهیت حقیقی عده ای که مزدور نفاق بوده، و هم اکنون دوران محکومیتشان را سپری می کنند ندارند.

به گزارش دیده بان، یکی از برنامه های جدی گروهک تروریستی منافقین ایجاد نهادهای پوششی برای اقدام در درون کشور و جاسوسی است.

جریان دانشجویی نیز همواره از این تحرکات مذبوحانه منافقین به دور نبوده و نهادهای پوششی این گروهک تروریستی، برخی از افراد را به سمت اقدامات ضد امنیتی کشانده است.

شورای دفاع از حق تحصیل

The Advocacy Council for the Right to Education (ACRE)



در ایام اخیر روز دانشجو را سپری کردیم و شاهد حواشی مختلفی در دانشگاه های کشور بودیم. یکی از این حواشی نمایش تصاویر و پرداختن به عناصری از محکومان امنیتی بود که صرفاً به دلیل همکاری با گروهک تروریستی منافقین، در زندان به سر می برند.



البته این نکته را باید مد نظر داشت که بخش عمده ای از افرادی که فریب برنامه عوامل مستقیم و غیر مستقیم نفاق را می خورد، اطلاعاتی از ماهیت حقیقی عده ای که مزدور نفاق بوده، و هم اکنون دوران محکومیتشان را سپری می کنند ندارند.



یکی از نمادهای شاخص عوامل نفاق که مدت فراوانی از سوی برخی محافل داخلی (مانند ملی مذهبی ها) و رسانه های ضد انقلاب به عنوان فعال دانشجویی معرفی می گردد، شبهم مددزاده بود.

این عامل نفاق که هم اکنون در اردوگاه اورسورواز منافقین در فرانسه حاضر شده است، در همان دوران دانشجویی نیز یکی از سرپل های نفاق در دانشگاه خوارزمی و هدایت گر تعدادی دانشجوی بی اطلاع از خطوط جاسوسی منافقین بود.



شب‌نم مدد زاده - دانشجوی - زندانی سیاسی از بند رسته:

خانم رجوی، نمایندگان محترم، میهمانان گرامی، دوستان عزیز. مفتخرم که امروز در اینجا با شما هستم

مایلم سخنانم را با یادآوری ۱۶ آذر که روز دانشجوی در ایران است شروع کنم. من شب‌نم مددزاده هستم و امروز مفتخرم که در جمع شما به عنوان شاهد حرف بزنم. وقتی که یک دانشجوی ۲۱ ساله بودم، من و برادرم فرزاد بمدت پنج سال در زندانهای ایران بدلیل هواداری از مجاهدین محبوس بودیم

صحبت های مدد زاده در سایت منافقین

نکته حائز اهمیت در مطلب، این است که مددزاده به صراحت در آخرین اظهاراتش در جمع منافقین اعلام می کند که به دلیل همکاری و اقدام برای این گروهک تروریستی زندانی شده است.

همین نقطه نظر کافی است که سایر عوامل وابسته به نفاق که به عنوان فعال حقوق بشری، فعال دانشجویی، روزنامه نگار و در کنار وی حضور داشته اند و فعالیت می کرده اند، برای افکار عمومی شناخته شوند.

تصاویر ذیل به افرادی اختصاص دارد که همواره به عنوان فعال حقوق بشر، روزنامه نگار زندانی یا دانشجوی زندانی از ایشان یاد شده است، اما پشت پرده محکومیت ایشان موضوعات دیگری بوده است.



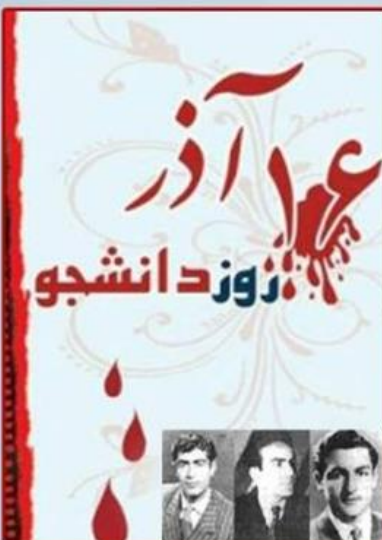


باید گوشزد کرد که یکی از عوامل مهم و راهگشایی مربوط به مقابله با اقدامات گروهک‌هایی همچون منافقین در دانشگاه‌ها می‌تواند هوشیاری مسئولین برگزارکننده نشست‌ها و همایش‌های دانشجویی باشد، چرا که ایشان می‌توانند با شفاف‌سازی از طریق کارشناسان مطلع در کشور، راه را برای نقش‌آفرینی نفاق ببندند.

در پایان باید به اقدام اخیر منافقین در راه‌اندازی یک گروه پوششی در کانال تلگرام اشاره داشت که به بهانه روز دانشجو خودنمایی کرد.



اعلام همبستگی اتحادیه آزاد کارگران ایران با بیانیه فراگیر دانشجویان به مناسبت ۱۶ آذر روز دانشجو



اتحادیه آزاد کارگران ایران - با گرامیداشت ۱۶ آذر، همبستگی و همراهی خود را با بیانیه فراگیر دانشجویان کشور اعلام می‌داریم

در آستانه ۱۶ آذر روز دانشجو، جنبش دانشجویی ایران با درایتی کم‌نظیر و در صفا متحد و یکپارچه، بار دیگر با قامتی استوار رویکرد ظلم‌ستیزانه و آزادیخواهانه خود را در برابر وضعیت موجود، طی بیانیه‌ای مبسوط و فراگیر در مقابل حکومت گران‌گذاشته است.



کانال "بیانیه فراگیر دانشجویان" که در آستانه ۱۶ آذر و به بهانه روز دانشجو دست به شبکه سازی و دریافت اطلاعات دانشجویان از سراسر کشور زد، در روزهای اخیر مستقیماً دست به انتشار مطالب کانال های پوششی منافقین نموده است که بسیار قابل تأمل و توجه می باشد.

در بخش پایان بیانیه پوششی منافقین که متأسفانه در برخی خبرگزاری ها و روزنامه های داخلی نیز باز نشر شد، صراحتاً و با ادبیات گروهک تروریستی نفاق آمده است:

"اعتراضات صنفی دانشجویی بایستی به مبارزات برحق کارگران، معلمان، زنان و تمام محذوفان و مطرودان اجتماع پیوندد و کلیت ساختار و برنامه های کلان اقتصادی سیاسی را که تجاری سازی آموزش نیز بخشی از تبعات آن است به نقد بکشد. بدون این همراهی و پیوند، مقاومت در برابر این سیل بنیان برانداز که هستی دانشجو، کارگر، معلم، زن و تمام فرودستان را تهدید می کند، غیرممکن می نماید."

امید است که دستگاه های نظارتی با مد نظر قرار دادن جریان نفوذ، که بخشی از هدایت آن را گروهک منافقین بالاخص در دانشگاه ها برعهده دارد، اقدامات لازم و مؤثر را ساماندهی نماید.



کتاب سازمان مجاهدین خلق (پیدایی تا فرجام ۱۳۸۴-۱۳۴۴) - به کوشش جمعی از پژوهشگران

نامه آقای شمس الله نوری به پسرش حمید رضا نوری در آلبانی



انجمن نجات مرکز اراک - ۲۵ دی ۱۳۹۵

سلام پسرم !

چند سال است که از شما خبر ندارم، شماره تماسی هم ندارم که با شما تماس بگیرم. من و مادرت هر چند ایام پیری خودمان را طی می کنیم، از طرفی نگران حال شما هستیم. مادرت از من می پرسد یعنی روزی می شود که ما بتوانیم حمید را ببینیم. مدتی است که به آلبانی رفته ای، حالا چرا با ما تماس نمی گیری؟ ناسلامتی ما پدر و مادر تو هستیم. من و مادرت روز شماری می کنیم که شما به آغوش گرم ما برگردی. نمی دانم این اتفاق روزی خواهد افتاد؟ این همه سال زندگی خودت و خانواده ات را متلاشی کردی برای چه هدفی، به کجا رسیدی و کجا را گرفتی چرا یک تصمیم جدی برای خودت نمی گیری، تا چه زمانی می خواهی خودت را اسیر نگه داری؟ دنیا خیلی بزرگ است آنقدر بزرگ که تصورش را نمی کنی، خودت را در یک محل محصور نگه داشتی و فکر می کنی تمام دنیا در آن محل خلاصه می شود. کم و بیش خبر دارم که خیلی از دوستان در آلبانی جدا شده اند، بهترین تصمیم را برای زندگی خود گرفتند، تو هم می توانی برای خودت تصمیم بگیری و خودت را از آن حصار بسته نجات دهی. من و مادرت برای شما دعا می کنیم خودت را نجات دهی. چندین سال است ما چشم انتظار هستیم. امیدوارم در آینده خیلی نزدیک شما را از نزدیک ببینیم. به امید آن روز.

پدرت شمس الله نوری

آقای عبدی، پدر احمد عبدی اسیر در فرقه تروریستی رجوی در آلبانی، درگذشت

انجمن نجات مرکز تهران ۲۷ دی ۱۳۹۵

با کمال تأسف و تأثر مطلع شدیم که آقای عبدی که فرزندش احمد عبدی در اسارت فرقه تروریستی رجوی در آلبانی به سر می برد، بعد از مدتی بیماری دار فانی را وداع گفت. او همیشه می گفت که تنها آرزویش اینست که قبل از مرگ پسرش را ببیند و او را در آغوش بگیرد، اما او هرگز به این آرزو نرسید. آقای عبدی همراه با همسرش خانم توکلی بارها و بارها جهت دیدار با پسرشان به عراق و مقابل اردوگاه های اشرف و لیبرتی رفتند که البته تنها خواسته شان دیدار با عزیز گرفتارشان بود، اما رجوی که می خواست انتقام تمامی ناکامی هایش را از خانواده ها بگیرد هرگز اجازه چنین دیداری را نداد و آنان هربار ناامید و دلسوخته به میهن باز گشتند.

روز چهارشنبه ۱۵ دی ماه سال جاری، سه تن از اعضای انجمن نجات در تهران به دیدار مرحوم عبدی رفته و از ایشان در بستر بیماری عیادت کردند. او در واپسین روزهای زندگی با وجودی که حافظه خود را از دست داده بود اما مدام نام احمد را به زبان می آور

انجمن نجات این ضایعه غمبار را به عموم خانواده های دردمند خصوصا خانم توکلی تسلیت عرض نموده و برای بازماندگان آن مرحوم صبر جمیل آرزو دارد. خدا آقای عبدی را رحمت کند، او جز دیداری هرچند کوتاه با فرزندش خواسته دیگری نداشت که رجوی او را از دست یافتن به این خواسته که حق اولیه هر انسانی است محروم کرد، باشد تا به آه مادران و پدران رنجکشیده گرفتار شود و روزی تقاص همه این نامردمی ها را بدهد.



E.MAIL:info@nejatngo.org
WWW.NEJATNGO.ORG

تلفن : ۰۲۱-۸۸۹۶۱۰۳۱

فکس : ۰۲۱-۸۸۹۶۵۲۱۸

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹